تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

انتظار پويا

نويسنده: محمد مهدى آصفى

## توجيه روانى مسأله انتظار

(انتظار)، پيوند وقرابت برجسته اى با (حرکت) دارد. حرکت از برآينده اى انتظار و انتظار از جهت دهنده هاى حرکت است.

برخى دوست دارند حالت انتظار را يک مسأله روانى ناشى از حرمان در اقشار محروم جامعه و تاريخ تفسير کنند و حالت فرار - از واقعيّت گران بار با مشقّت ها - به سوى تصوّر آينده اى که محرومان در آن بتوانند تمام حقوق از دست رفته و سيادتشان را باز پس گيرند. اين، نوعى خيالبافى يا نوعى گريز از دامن واقعيّت به آغوش تخيّل است.

مناقشه در توجيه بالا

بى گمان، هنگامى که در پيشينه تاريخى مسأله، نظر کنيم و گستره وسيع نفوذ آن را در عقايد دينى معروف تاريخ انسان بنگريم، چنين توجيهى براى مسأله انتظار کاملاً غيرعلمى و بى پايه خواهد بود.

## انتظار در مکاتب فکرى غير دينى

مسأله انتظار از محدوده دين فراتر رفته و مذاهب و رويکردهاى غيردينى نظير مارکسيسم را نيز شامل شده است. چنان که (برتراند راسل) مى گويد:

(انتظار، تنها به اديان تعلّق ندارد، بلکه مکاتب و مذاهب نيز ظهور نجات بخشى که عدل را بگستراند و عدالت را تحقق بخشد، انتظار مى کشند).

انتظار نزد مارکسيست ها - چنان که راسل مى گويد - درست همان انتظارى است که مسيحيان بدان اعتقاد دارند.

نيز انتظار نزد (تولستوي) در واقع به همان معنايى است که مسيحيان عقيده دارند، جز آن که اين داستان نويس روسى از زاويه اى ديگر مسأله انتظار را مطرح کرده است.

## انتظار در اديان پيش از اسلام

در عهد قديم از کتاب مقدّس، مى خوانيم:

(از وجود اشرار وظالمان دلتنگ مباش که به زودى ريشه ظالمان بريده خواهد شد، ومنتظران عدل الهى زمين را به ميراث برند وآنان که لعنت شده اند، پراکنده شوند، وصالحان از مردم همان کسانى هستند که زمين را به ميراث برند وتا فرجام حيات جهان در آن زيست کنند). (1)

همين حقيقتى که در کتاب مقدّس آمده، در قرآن کريم نيز تکرار شده است:

(وَلَقَدْ کَتَبْنا فِى الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الْاَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ). (2)

(و بى گمان، در زبور، پس از تورات نوشتيم که زمين را بندگان شايسته ما به ارث خواهند برد).

## انتظار نزد مسلمانان (از اهل سنت)

انتظارِ (مهديِ نجات بخش) عليه‌السلام اختصاص به شيعه ندارد، روايات متواتر بسيارى درباره مهدى (عجل الله فرجه) از طرق اهل سنّت با سندهاى صحيح و مستفيض در دست است که نمى توان در آن ها تشکيک کرد، چنان که از طرق شيعه اماميه نيز چنين رواياتى رسيده است.

(عبد الرحمن ابن خلدون) - از دانشمندان قرن نهم هجرى - صاحب (مقدمه) مشهورى که بر کتاب (اَلْعِبَر) (3) نوشته، مى گويد:

(بدان که مشهور اهل اسلام در طول اعصار بر اين عقيده اند که به ناچار در آخرالزمان مردى از اهل بيت ظهور خواهد کرد که دين را تأييد کند و عدالت را ظاهر سازد و مسلمانان از وى پيروى کنند. او بر ممالک اسلامى استيلا خواهد يافت و نام مقدّسش (مهدى عجل الله فرج) است. خروج دجّال و حوادث ديگر پس از آن، و اين که (عيسى عليه‌السلام) در پى او خواهد آمد و دجّال را خواهد کشت يا با او خواهد آمد و در کشتن دجّال ياور وى خواهد بود و در نمازش به مهدى عليه‌السلام اقتدا خواهد کرد از نشانه هاى ثابت ظهور است که در منابع روايى صحيح ذکر شده است). (4)

شيخ عبدالمحسن العبّاد - مدرّس دانشگاه اسلامى مدينه منوّره - در بحثى ارزشمند مى گويد:

(در پى حادثه دردناک حرم، سؤال هايى مطرح شد. برخى دانشمندان در راديو و روزنامه ها درستيِ بسيارى از سخنان رسيده از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را درباره حضرت مهدى عليه‌السلام تأييد کردند مانند شيخ عبدالعزيز بن صالح، امام و خطيب مسجد نبوي. شيخ عبدالعزيز بن عبدالله بن باز - رئيس اداره پژوهش هاى علمى و دعوت و ارشاد - نيز در يکى از روزنامه ها حادثه حرم را با استناد به احاديث صحيحِ مستفيض از رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اثبات رسانيد).

شيخ عبدالمحسن العبّاد مى افزايد:

(من اين رساله را به منظور تبيين سخن خروج مهدى آخرالزمان - که روايات صحيحى بر آن دلالت دارد ودانشمندان اهل سنّت از قديم وجديد، مگر ندرتاً، بر آن بوده اند - به رشته تحرير درآورده ام). (5)

ابن حجر هيثمى در (الصواعق المحرقّه) در تفسير سخن خداوند تعالي: (واِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِها...) (6) مى نويسد:

(مقاتل وپيروان وى از مفسّران، گفته اند اين آيه درباره حضرت مهدى عليه‌السلام نازل شده است، واحاديثى که تصريح به اين نکته دارند که وى از اهل بيت پيامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، خواهد آمد، بنابراين در آن دلالتى است بر برکت در نسل فاطمه وعلى - رضى الله عنهما - واين که از آنان فرزندان پاکيزه فراوانى ظهور خواهد کرد و خداوند نسل آنان را مفاتيح حکمت ومعادن رحمت قرار داده است. راز اين نکته اين است که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم براى على وفاطمه و فرزندانش دعا کرد تا از شرّ شيطان رانده شده محفوظ مانند). (7)

(شيخ ناصرالدين الباني)، از شيوخ معاصر حديث، در مجله (التمدن الاسلامي) مى نويسد:

(امّا مسأله مهدى عليه‌السلام، بايد دانست که درباره خروج (قيام) وى احاديث صحيح فراوانى نقل شده است. بخش وسيعى از آن ها داراى اسانيد تأييد شده اى هستند که نمونه هايى از آن ها را در اينجا نقل مى کنيم). (8)

سپس دسته اى از اين احاديث را متذکر مى شود.

## احاديث انتظار نزد شيعه اماميه

امّا احاديث انتظار امام مهدى (عجل الله فرجه) نزد شيعه اماميه، فراوان است و متواتر که دسته اى از آن ها از طرق صحيح به ما رسيده است.

برخى دانشمندان اين احاديث را به شيوه اى علمى وارزشمند گردآورى کرده اند، همانند (شيخ لطف الله صافى گلپايگاني) در کتاب گران سنگش (منتخب الاثر)، همچنين (شيخ على کوراني) در (موسوعة الامام المهدي) (9) وديگران.

ما هم اکنون درصدد نقل اين روايات از طريق تشيع يا تسنّن نيستيم. موضوع اين پژوهش نيز در مورد احاديث وارد در موضوع امام مهدى (عجل الله فرجه) ومناقشه در آن ها از حيث سند و دلالت نيست، بلکه در اين تحقيق مسأله ديگرى را مى جوييم. مسأله احاديث وارد در مورد امام مهدى عليه‌السلام را به مجال مخصوصش در کتاب هاى حديثى وامى گذاريم.

اما مسأله اى را که هم اکنون - به خواست خدا - از آن سخن خواهيم گفت، اين بحث است:

## انتظار چيست و ارزش فرهنگى آن کدام است؟

انتظار، مفهومى اسلامى، وارزشى فرهنگى است که از آن، رفتار فرهنگى معيّنى سرچشمه مى شود.

گاه مردم از انتظار برداشت منفى مى کنند که در اين صورت، انتظار به مفهومى براى تخدير و مانعى براى حرکت تبديل مى شود، و گاه نيز از آن برداشت مثبت دارند که در اين صورت عاملى از عوامل حرکت و قيام و انگيزش در زندگى مردم خواهد بود.

بنابراين ناچاريم که از مسأله انتظار تصوّر شفّاف و دقيقى داشته باشيم، و همين نکته وظيفه اساسى ما در اين پژوهش (تاريخي) است.

انتظار، يک فرهنگ ومفهومى فرهنگى است که در ساختار ذهنى، اسلوب انديشه، شيوه زندگى وچگونگى نگرش ما به آينده به شکل فعّال ومؤثرى دخالت داشته ودر ترسيم خط سياسى اى که براى حال وآينده خود رقم مى زنيم، تأثيرگذار است.

قريب به هزار وصد سال است که انتظار در زندگى ما ريشه فرهنگى خود را گسترده است؛ زيرا غيبت صغرى در سال 329 ه به پايان رسيد واز آن تاريخ تقريباً هزار وصد سال گذشته است.

در طول اين مدّت، مسأله انتظار به گونه مؤثّرى در ساختار انديشه سياسى وانقلابى ما دخالت داشته است. اگر بدون عامل انتظار به تاريخ سياسى وانقلابى خود بنگريم، اين تاريخ بلند، جايگاه ديگرى خواهد داشت.

اگر کسى در (دعاى ندبه) تأمّل کند - دعايى که مؤمنان پيوسته در روزهاى جمعه قرائت مى کنند - به عمق مسأله انتظار وبه ميزان نفوذ آن در روح مؤمنان وانديشه وروش فکرى وانقلابى آنان پى خواهد برد.

## انواع انتظار

انتظار نجات بر دو گونه است:

نوع اول

انتظار نجاتى که در توان انسان نيست آن را جلو يا عقب بيندازد؛ همانند انتظارى که شخص غريق در رسيدن گروه نجات مستقر در ساحل به سوى خود دارد؛ حال آن که وى آنان را مى نگرد که براى نجات او به راه افتاده اند. بى گمان، غريق را ياراى آن نيست که زمان رسيدن گروه نجات را به خود نزديک تر کند.

البته اين انتظار، اميد به نجات را در درون او تقويت کرده ودنور اميد را بر تيرگى هاى يأس و نوميدى که از هر سو احاطه اش کرده اند، خواهد تابانيد.

نوع دوم

نوع دوم، انتظارى است که انسان مى تواند آن را نزديک گرداند و طلب کند؛ مانند بهبودى از بيمارى، اجراى طرحى عمرانى يا علمى يا تجارى يا پيروزى بر دشمن و رهايى از فقر. همه اين ها ريشه در انتظار دارند و امر سرعت بخشيدن يا تأخير انداختن آن ها به دست خود انسان است.

بنابراينا، ين امکان براى انسان وجود دارد که در به دست آوردن بهبودى و شفا تعجيل کند يا آن را به تعويق اندازد يا حتى منتفى گرداند. چنان که امکان آن هست در اجراى پروژه اى تجارى يا عمرانى يا علمى عجله کند يا اجراى آن را به وقتى ديگر موکول کند يا اصلاً رها سازد. همچنين اين امکان براى وى هست که به سوى پيروزى بر دشمن وبى نيازى مالى بشتابد يا سستى ورزد و تأخير کند يا از خيرشان بگذرد.

با اين بيان، انتظار از نوع دوم با انتظار از نوع اوّلى که از آن سخن گفتيم تفاوت خواهد داشت و در محدوده قدرت واختيار انسان هست که در تحقق آنچه که انتظارش را مى کشد، شتاب ورزد يا درنگ و سستى روا دارد يا عطايش را به لقايش ببخشد.

از اين رو، انتظار از نوع دوم، علاوه بر (اميد) و(مقاومت)، به انسان (حرکت) نيز مى بخشد، وحرکت، مخصوص انتظار است. بى گمان اگر انسان بداند که نجات ورهايى اش به حرکت، عمل وتلاشش وابسته است، چنان حرکت وتلاشى براى رهايى ونجات خويش به خرج مى دهد که در گذشته توان انجام آن را نداشته است.

بنابراين اگر انتظار از نوع اول به انسان، تنها (اميد) و(مقاومت) مى بخشد، انتظار از نوع دوم به وى علاوه بر (اميد) و (مقاومت)، (حرکت) و پويايى نيز خواهد بخشيد:

1- اميد در جان انسان اين قدرت را به وى مى دهد تا پرده حال را بدرد وآينده را ببيند، و چه قدر فاصله است ميان کسى که (خدا)، (هستي) و(انسان) را از خلال درد و رنج حاضر مى بيند و ميان کسى که همه اين سه را از خلال حال و گذشته و آينده مى نگرد. ترديدى نيست که ديدگاه دوم با ديدگاه اول متفاوت است و بى گمان تيرگى، ظلمت و ابهام واشکالى که ديدگاه نخست را احاطه کرده، ديدگاه دوم از آن ها در امان است.

2- اميد در جان انسان، او را در ادامه پايدارى و مقاومت در مقابل سقوط و اضمحلال تا رسيدن نيروهاى کمکى توانمند مى سازد، و مادام که چراغ اميد به رسيدن کمک در دل و جان انسان ندرخشد، مقاومتى نخواهد داشت.

3- بالاخره اميد در جان انسان او را در نيل به نجات و رهايى و نيرومندى و توانگرى قادر خواهد ساخت. چنين انتظارى، همان (انتظار پويا) و برترين نوع انتظارى است که در اين پژوهش ما در پى آنيم.

## سيستم تغيير

اين انتظار، شبيه انتظار مردم از خداست که کارهاشان را از بد به خوب، از نيازمندى به بى نيازى، از ناتوانى به توانايى و از شکست به پيروزى تغيير دهد. شکى نيست که چنين انتظارى، انتظار درست و عقلانى است؛ زيرا انسان، توده اى است از ضعف و عجز و فقر و نادانى و زشتى، و از خداى تعالى انتظار مى رود که همه اين ها را تغيير داده و به نيرو و توان و بى نيازى و دانايى و خوبى تبديل کند. ايرادى نيست که انسان از خدا چنين توقّع و انتظارى داشته باشد، ليکن به شرط آن که براى تحقق اين انتظار، سيستم معقولى را که خداى تعالى براى چنين تغييرى در نظر گرفته، در پيش گيرد.

بى گمان هيچ ترديدى در چنين تغييرى از سوى خداى تعالى نيست، ليکن در ضمن سيستمى مشخص و مادام که انسان چنين سيستمى را به کار نگيرد، درست نيست که توقع و انتظار تغيير از جانب خدا را داشته باشد. اين سيستم آن است که انسان ابتدا در خودش تغيير ايجاد کند تا خداى تعالى شرايط را به نفع او تغيير دهد.

بى شک عقب ماندگى اقتصادى و علمى، شکست نظامى و سوء مديريت و... از اشکال وضعف و سستى و نوميدى و جهل نهفته در وجودمان و فقدان جسارت و شجاعت ريشه مى گيرد. پس اگر ما در خودمان تغيير ايجاد کنيم، خدا نيز شرايط را به نفع ما تغيير خواهد داد.

چنان که اگر ما حال خود را تغيير ندهيم خدا نيز شرايط را به نفع ما دگرگون نخواهد ساخت؛ مگر آن که خود بخواهد. در اين دو حقيقت هيچ شک و مناقشه اى نيست. انتظار تغيير از سوى خداى تعالى حقيقتى است قطعى، وليکن در صورتى که اين انتظار با حرکت و عمل انسان همراه گردد، و به تعبير ديگر، اين همان انتظار انقلابى است.

## انتظار، حرکت است، نه مترصد بودن

خطاست که از واژه انتظار مترصد بودن منفى حوادث را بفهميم، بى آن که خود نقش منفى يا مثبتى در اين حوادث داشته باشيم؛ چنان که مترصّد خسوف ماه يا کسوف خورشيد مى مانيم. بنابراين، تفسير صحيح واژه انتظار آن است که، انتظار، (حرکت)، (کار)، (تلاش) و (عمل) است. به خواست خدا در آينده با تفصيل بيشترى اين بحث را پى خواهيم گرفت.

## علت تأخير در فرج چيست؟

فهم درست معناى انتظار که آيا به معنى مترصد بودن است يا حرکت، به جواب درست اين سؤال وابسته است. در اين جا دو ديدگاه مطرح است:

ديدگاه نخست:

اگر سبب تأخير در فرج وظهور امام عصر (عجل الله فرجه) وانقلاب جهانى فراگير او را اين بدانيم که زمين تا از ظلم و جور پر نشده است، آن حضرت ظهور نخواهد کرد، به ناچار (انتظار) مى بايد به معنى (مترصد بودن) باشد. از طرفى به بداهت اسلام (مى دانيم که) دامن زدن به ظلم و جور و گسترش بيشتر دامنه آن جايز نخواهد بود.

(از طرف ديگر) درست نيست که به مقابله با ظلم برخيزيم؛ زيرا چنين مقابله اى دوره غيبت را طولانى تر مى سازد. پس به ناچار بايد منتظر بمانيم تا ظلم و جور در زندگى سياسى، اقتصادى، نظامى و قضايى ما به حدّ کمال برسد چنان که کره زمين از ظلمت ظلم پر شود تا امام عليه‌السلام ظهور کند و انقلاب خود را عليه ظالمان و در حمايت مظلومان علنى سازد.

ديدگاه دوم:

اگر سبب تأخير در فرج، عدم وجود يارانى باشد که جامعه و (در گستره اى وسيع تر) دنيا را براى ظهور امام و قيام فراگير وى آماده سازند و پشتيبان و تکيه گاه انقلاب امام تلقّى شوند، مسأله فرق مى کند.

از اين رو چاره اى جز اقدام وتجهيز و آمادگى و امر به معروف ونهى از منکر به منظور برپايى اقتدار حق بر زمين و حصول فرج به سبب ظهور امام (عجل الله فرجه) نيست. در نتيجه، انتظار به معناى (مترصد) بودن نخواهد بود. بلکه به معناى حرکت، اقدام و جهاد براى برپايى اقتدار حق بر زمين است؛ يعنى، مفهومى که مهيّاسازى زمين براى ظهور امام وقيام جهانى او را طلب مى کند.

بنابر چنين برداشتى از ظهور امام عليه‌السلام و ظهور فرج به دست وى، معناى انتظار نيز از جهت مثبت و منفى، ميان (مترصّد بودن) و(حرکت) در نوسان خواهد بود.

هم اکنون براى رسيدن به جواب صحيح، به بررسى اين مسأله خواهيم پرداخت:

نقد نظريه نخست:

1- (پر شدن زمين از ظلم وجور) به معناى خشکيدن چشمه توحيد و عدل در زمين نيست؛ چنان که مکانى براى پرستش خدا توسط مردم باقى نماند! چنين چيزى محال و خلاف سنّت هاى الهى است. بلکه معناى اين کلمه طغيان و سرکشى قدرت باطل بر ضدّ حق در نبرد دايمى ميان حق وباطل است.

2- امکان ندارد ظلم و طغيان قدرت باطل بر ضد حق بيشتر از آن چيزى باشد که هم اکنون هست. امروزه ظلم به بدترين وجهى سراسر زمين را فراگرفته است. آنچه در منطقه بالکان توسّط صرب ها بر ضد مسلمانان بوسنى و هرزگوين گذشت در تاريخ ظلم و ارعاب کم تر نظير داشته است. صرب ها بارها شکم زنان آبستن را پاره کردند و جنين ها را بيرون کشيدند. کودکان را به قتل رساندند و سر بريدند و با سرهاى بريده پيش چشم پدران و مادرانشان توپ بازى کردند.

در (چچن) کودکان را سر بريدند و گوشت تنشان را طعمه خوکان ساختند. ستمى که کمونيست ها در دوره حکومت کمونيستى بر مسلمانان آسياى ميانه روا داشته اند، چنان است که لرزه بر اندام انسان مى اندازد. شکنجه هاى وحشيانه اى که بر مسلمانان زندانى در زندان هاى اسرائيل اعمال مى شود، از محدوده بيان بيرون است. برتر و بالاتر از همه اين ها، ظلم و تصفيه و نابودى و شکنجه و زندانى است که در عراق بر مؤمنان به دست پليس بعثى صدامى در جريان بوده وهست که هيچ تعبيرى از توصيف آن بر نمى آيد...

آنچه در گوشه گوشه دنياى اسلام بر مسلمانان - تقريباً در تمام مناطق - مى رود، بسيار وحشتناک و فراتر از ظلم وستم و (پر شدن زمين از ظلم وجور) است، ولى کمتر ديده شده که افکار عمومى جهان نسبت به اين ظلمِ وحشتناک اعتراضى داشته باشند. اين بى تفاوتى از همه بدتر و زشت تر و نشانه انحطاط وجدان اخلاقى در جامعه جهانى و فرهنگ مادّى بشر معاصر است.

انحطاط وجدان اخلاقى، نمودِ خطرى است در تاريخ انسان که پيوسته سقوط فرهنگى را در پى خواهد داشت و قرآن از آن به (هلاک امّت ها) تعبير مى کند.

(وجدان) نياز اصلى واساسى انسان است. همان گونه که انسان بدون (امنيت)، وبدون (بهداشت و درمان) و بدون (غذا) و (نظام سياسي) و (علم و فن آوري) قادر به ادامه زندگى نيست به همان سان بدون وجدان، قادر به ادامه حيات نيست، وهرگاه سرچشمه هاى وجدان بخشکد، سقوط فرهنگى نتيجه طبيعى اين حالت خواهد بود. (و به تعبير قرآن) پس از سقوط نيز قانون (استبدال)، (تبديل) و(ارث) بر زندگى بشر حاکم خواهد بود، و اين، همان حالت قيام جهانى امام عصر عليه‌السلام وبرپايى دولت جهانى وفراگير اوست.

3- غيبت امام عليه‌السلام به سبب طغيان شرّ و ظلم و فساد بوده است و اگر چنين نبود، امام عليه‌السلام غايب نمى شد، بنابراين، چگونه طغيان ظلم و فساد سبب ظهور امام عليه‌السلام وخروج او از پرده غيبت خواهد بود؟!

4- برخلاف نظر برخى، گرايش دنياى امروز به سمت سقوط نظام هاى سياسى، نظامى و اقتصادى ستمگر است. همه ما چگونگى سقوط اتحاد شوروى را در ظرف چند ماه شاهد بوده ايم. مَثَل چنين کشورهايى مَثَل بنايى توخالى است که از داخل پوسيده شده وکسى قادر به نگهدارى آن از سقوط نيست.

طوفان تغيير هم اکنون در امريکا - يعنى ابرقدرت دنيا - وزيدن گرفته و اين کشور را در بُعد اقتصادى، امنيتى، اخلاقى و مقبوليّت دچار زلزله هاى سخت و درهم کوبنده اى کرده است. (10)

نظام جاهلى امروز، شمارش معکوس سقوط و فروپاشى خود را شروع کرده است؛ بنابراين از چنين نظامى چگونه انتظار قدرت و جنگ و وحشيگرى بيشترى داشته باشيم؟!

5- به علاوه، آنچه در نصوص غيبت ديده مى شود اين است که:

(امام عصر عليه‌السلام) زمين را از عدل وداد پر مى کند، چنان که از ظلم وجور پر شده است، (11) نه بعد از آن که از ظلم وجور پر شده باشد). (12)

معناى آن، اين نيست که امام عليه‌السلام منتظر بماند تا ظلم و فساد بيشتر از آن چيزى که هم اکنون هست، بشود. بلکه معناى روايت اين است که امام عليه‌السلام هنگامى که ظهور مى کند، زمين را از عدل و داد پر مى سازد و با ظلم و فساد در جامعه مبارزه مى کند، تا جايى که جامعه بشرى از ظلم و فساد پاک شود؛ چنان که در گذشته از ظلم و فساد پر بوده است.

اعمش از ابى وائل روايت کرده که اميرمؤمنان عليه‌السلام درباره حضرت مهدى (عجل الله فرجه) فرموده است:

«يخرج على حينِ غفلة من النّاس واِماتةٍ من الحقِّ واظهار من الجور، يفرح لخروجه اَهْلُ السَّماءِ وسکّانها، وَيَمْلأ الارض عدلاً کما مُلِئَتْ ظلماً وجَوْراً». (13)

(در هنگامه غفلت مردم، نابودى حق وآشکارى ظلم، (امام عليه‌السلام) خروج مى کند. به سبب اين خروج، اهل آسمان و ساکنان آن شادمان مى شوند و زمين را از عدل و داد پر کند؛ چنان که از ظلم وجور پر شده باشد).

در روايت ديگرى است:

«يَمْلَاءُ الارضَ عدلاً وَقِسْطاً، کما مُلِئَتْ جوراً وظلماً» يا «بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَجوراً». (14)

(زمين را از عدل وقسط پر کند، چنان که از ظلم وجور پر شده است) يا (بعد از آن که از ظلم وجور پر شده است).

به نظر من معنى جمله (پر شدن زمين از ظلم وجور) اين است که ظلم و جور چنان زياد شود که مردم از آن فرياد و فغان بردارند؛ ظلم نقاب تبليغاتى خود را - که نزد مردم خوب جلوه مى کرد - فروافکند و چهره حقيقى اش را آشکار سازد؛ اين تشکيلات و نظام ها در تحقّق رفاه و آسايش و امنيّت که به مردم وعده مى داده اند شکست بخورند؛ پس از اين شکست هاى گسترده است که مردم در جستجوى نظام الهى اى که آنان را از اين ناکامى ها برهاند به حرکت در مى آيند و رهبرى ربّانى را مى جويند که دست شان را بگيرد و به سوى خداى تعالى رهنمونشان سازد.

اين شکست هاى پى در پى هم اکنون در زندگى مردم يکى پس از ديگرى رخ نموده است. بزرگ ترين آن با سقوط اتحاد جماهير شوروى تحقق يافته و در سال هاى اخير آشوب هاى تندى امريکا را به لرزه نشانده است. هر کدام از اين ناکامى ها مردم را به سوى نظام الهى و رهبر ربّانيِ نجات بخش سوق مى دهد.

تا اين جا به طور فشرده نظريه نخست علل تأخير فرج امام عصر عليه‌السلام را مورد نقد قرار داده ايم. هم اکنون بحث خود را در باب نظريه دوم آغاز مى کنيم.

نظريه دوم در علل تأخير در فرج:

اين نظريه در فهم علل تأخير فرج و ظهور امام عليه‌السلام به علل واقعى تکيه کرده است که نخستينِ آن ها، عدم وجود ياوران کافى از جهت کميّت و کيفيت در ميان شيعيان و انصار امام عليه‌السلام است.

بى گمان انقلابى که امام عليه‌السلام رهبرى آن را به عهده خواهد داشت، انقلابى جهانى و همگانى است که مستضعفان و محرومان در آن امامت و سرپرستى جامعه بشرى را عهده دار خواهند بود:

(وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ). (15)

(ما مى خواهيم بر آنان که در زمين خوارشان شمرده اند منّت نهيم وآنان را پيشوايان مردم گردانيم و ايشان را وارث زمين کنيم).

و مؤمنان مستضعف در اين مرحله، تمام آنچه را که طاغوت ها از قدرت و ثروت در دست دارند، به ارث برند:

(وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ)

(وآنان را ميراث بران قرار دهيم)

(أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ). (16)

(بندگان شايسته ام ميراث بران زمين خواهند شد).

و سلطه بر گستره زمين، نصيب آنان خواهد بود:

(وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ). (17)

(و در زمين، قدرتشان دهيم).

امام عليه‌السلام در اين مرحله، تمام زمين را از لوث شرک و ظلم پاک خواهد کرد:

«يملأ الارض عدلاً کما مُلِئَتْ ظلماً وجوراً»

(زمين را از عدل و داد پر کند؛ چنان که از ظلم وجور پر شده است).

تا همان گونه که دربرخى روايات، تصريح شده، درشرق وغرب عالم جايى که در آن نداى (لا اله الاّ الله) طنين انداز نشود، يافت نخواهد شد.

محور اين انقلاب فراگير جز (توحيد) و(عدل) نخواهد بود. چنين انقلابى به ناچار زمينه سازى هاى زيادى را در سطح عالى هم از جهت کميّت و هم از جهت کيفيت (نيروها و امکانات) مى طلبد. اگر اين آمادگى ها ايجاد نشود، چنين انقلاب فراگيرى در سنّت هاى الهى در تاريخ بشرى به تحقق نخواهد پيوست.

## نقش سنت هاى الهى وامداد غيبى در انقلاب

اين انقلاب در رويارويى با متکبران، طاغوت ها، نظام ها ومؤسسات جاهلى حاکم و مسلّط بر گُرده مردم، به يقين بدون امداد غيبى و پشتيبانى و تأييد الهى به پيروزى نخواهد رسيد.

منابع اسلامى وجود چنين امدادى را تأييد و چگونگى آن را توصيف کرده است. جز آن که اين امداد الهى يکى از دو طرف قضيّه است و طرف ديگر آن نقش سنّت هاى الهى در تاريخ و جامعه در تحقق اين نهضت جهانى، گسترش و کمال بخشى بدان است. اين سنّت ها نيز بى هيچ تغيير وتبديلى جارى خواهند بود:

(سنّة اللَّهِ فى الّذينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ ولَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْديلاً). (18)

(درباره کسانى که پيشتر بوده اند (همين) سنّت خدا جارى بوده است؛ ودر سنّت الهى هرگز تغييرى نخواهى يافت).

اين سنن تعارضى با مدد و تأييد الهى ندارد. شأن اين انقلاب، همان شأن دعوت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به توحيد و حرکتى است که آن حضرت در تحقق توحيد در زندگى مردم داشته است. اين حرکت، البتّه محل امداد غيبى الهى بود که خداى تعالى رسولش را به واسطه فرشتگان نشان دار و پياپى و بادها و لشکرى که قابل رؤيت نبود، و نيز به سبب رُعبى که در دل دشمنانش انداخت، نصرت بخشيد. ليکن از طرفى رسولش را نيز به فراهم کردن تجهيزات براى اين جنگ سرنوشت ساز فرمان داده است:

(واَعِدُّوا لَهُمْ مَا استطعتم مِنْ قُوَّةٍ...) (19)

(وهر چه در توان داريد در مقابل دشمنان بسيج کنيد...).

مراحل اين نبرد نيز به موجب سنّت هاى خداى تعالى در تاريخ وجامعه، تحقق مى يافت ودر آن، گاه رسول خدا بر دشمنانش پيروز مى شد وگاه اين پيروزى به دست نمى آمد.

(آن حضرت) در اين نبردها از نيروهاى نظامى، امکانات مالى و سلاح هاى جنگى بهره مى گرفت، نقشه جنگ تدارک مى ديد و دشمن را با وسائل مختلف و شيوه هاى جديد در زمان و مکان نبرد غافلگير مى کرد و هيچ يک از اين امور با امداد غيبى الهى نسبت به رسول خدا - که شکّى در آن نيست - منافاتى ندارد، و اين دو چهره از مسأله اى واحد است.

انقلاب جهانيى که رهبرى آن را نواده رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به عهده دارد، از دعوت و نهضتى که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رهبرى آن را در گذشته به دوش داشته، به امر الهى، منحرف نخواهد شد.

از جمله اين سننِ ناگزير در اين انقلاب جهانى، (آمادگي) و (زمينه سازي) قبل از ظهور امام عليه‌السلام و (ياري) و (ياوران) در هنگام ظهور است، و بدون اين آمادگى و زمينه سازى و يارى، امکان ندارد انقلابى با اين عظمت در تاريخ انسان به ثمر برسد.

ما در آينده - به خواست خدا - به هر دو گروه از رواياتى که اوّلى به (آمادگى و زمينه سازي) و دومى به (ياوران و ياري) اختصاص دارند، با تأمّل بيشترى خواهيم پرداخت.

گروه نخست از روايات، رواياتى هستند که به (مُوَطِّئان) (20) تعلّق دارد. (زمينه سازان)، قشرى هستند که جامعه انسانى وکره زمين را براى ظهور و انقلاب جهانيِ همگانى امام عصر (عجل الله فرجه) آماده مى سازند وبه طور طبيعى قبل از ظهور امام عليه‌السلام پيدا مى شوند.

گروه دوم از روايات، به (انصار) اختصاص دارد. انصارِ (امام عليه‌السلام) قشرى هستند که آن حضرت را در قيام بر ضد ظالمان همراهى مى کنند وامام عليه‌السلام رهبرى آنان را در قيام عليه ظالمان بر عهده مى گيرد. بنابراين، ما در مقابل دو قشر قرار داريم:

1- قشر (زمينه سازان) که زمين را براى ظهور وقيام امام عليه‌السلام مهيّا مى سازند.

2- قشر (انصار) که امام عليه‌السلام با پشتيبانى آنان بر ضد ظالمان قيام مى کند.

## گروه زمينه سازان در منابع اسلامى

دسته اى از روايات که مؤيد يکديگرند، از شيعه وسنّى، دربارهِ گروه زمينه سازان رسيده است. اين نصوص برخى مناطق معروف اسلامى را که اين گروه از آنجا برخواهند خاست، مشخص کرده اند. مهم ترين اين مناطق عبارتند از: مشرق و خراسان (که منظور از مشرق همان خراسان است)، قم، رى ويمن.

در روايات زير، گروه زمينه سازان به مناطق فوق منتسب شده اند: (21) - زمينه سازان مشرق (حاکم) در مستدرک صحيحين از عبدالله بن مسعود نقل کرده است

وى گفت:

«اَتانا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فخرج الينا مستبشراً يُعرف السّرور فى وجهه، فما سألناه عن شيءٍ الاّ اخبرنا به ولا سکتنا اِلاّ ابتداءنا حتّى مَر فتيهٌ مِن بنى هاشم منهم الحسن والحسين، فلمّا راهم التزمهم وانهملت عيناه، فقلنا: يا رسول اللّه، ما نزال نرى فى وجهک شيئاً نکره؟ فقال: اِنّا اهل بيتٍ اختار اللّه لنا الاخره على الدّنيا، وانّه سيلقى اهل بيتى من بعدى تطريداً وتشريداً فى البلاد حتّى ترتفع راياتٌ سودٌ فى المشرق، فيسألون الحقّ لا يعطونه، ثم يسألون فلا يعطونه، ثمّ يسألونه فلا يعطونه - فيقاتلون - فينصرون. فمن ادرکه منکم ومِن اعقابکم فَليَأتِ اِمامَ اهل بيتى، ولو حَبَوا على الثّلج، فانّها رايات هُدى، يدفعونها الى رجلٍ مِن اهل بيتي.»

(روزي) رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، با شادمانى تمام به سوى ما آمد، به گونه اى که برق شادى در نگاهش مى درخشيد. هر چه مى پرسيديم، پاسخ مى گفت، و هرگاه سکوت مى کرديم، خود شروع مى فرمود؛ تا آن که گروهى از جوانان بنى هاشم - که امام حسن و امام حسين عليهما‌السلام، - در ميانشان بودند، آمدند که از مقابل ما بگذرند.

حضرت همين که آنان را ديد در آغوششان کشيد و اشک از ديدگان مبارکش جارى شد. گفتيم: اى فرستادهِ خدا! چيست که پيوسته در چهرهِ شما چيزى مى بينيم که خوش نداريم.

فرمود: ما خاندانى هستيم که خداى تعالى آخرت را در مقابل دنيا براى ما برگزيده است. پس از من خاندانم رانده وآوارهِ شهرها گردند تا آن که پرچم هايى سياه در مشرق سربلند کنند. حق را طلبند و بديشان ندهند، در برهه اى ديگر حق را طلب کنند و بديشان ندهند، و باز نيز چنين شود، پس آن گاه نبرد کنند و پيروز شوند. (سپس فرمود:) هر که از شما يا فرزندان تان چنين روزى را درک کرد نزد امامى که از خاندانم مى باشد، حاضر شود - اگرچه جامه به خود پيچد وبر برف گام نهد - زيرا اين پرچم ها پرچم هاى هدايتند که آن ها را به مردى از خاندانم تقديم کنند).

ابى خالد کابلى از حضرت امام جعفر صادق عليه‌السلام، روايت کند که فرمود:

«کَأَنّى بقومٍ قد خرجوا بالمشرقِ يطلبون الحقّ فَلا يُعَطونَهُ ثُم يطلبونه، فاذا رَاَوا ذلِکَ وَضَعُوا سُيُوفَهُم عَلى عَواتِقِهِم فيعطون ما شاوُِوا فلا يقبلونه حتّى يقوموا ولا يدفعونها الاّ الى صاحبکم قَتلاهُم شُهَداءُ، اَما اِنّى لَو اَدرَکتُ ذلِکَ لاَ بقيتُ نَفسى لصاحب هذاالامر». (22)

(گويا مى بينم مردمى را که در مشرق قيام کرده اند وحق را مى طلبند وبديشان داده نمى شود، وليکن از پاى نمى نشينند. از اين رو سلاح بر مى گيرند، در نتيجه آنچه مى خواستند بديشان داده مى شود، اما نمى پذيرند تا آن که قيام مى کنند و حکومت را به کسى جز صاحب شما (امام عصر عجل الله فرجه) تحويل نمى دهند. کشته شدگان از آنان، شهيدند. آگاه باشيد که اگر من در آن زمان حضور داشتم، وجودم را وقف صاحب اين امر مى کردم).

## زمينه سازان خراسان

محمد بن حنفيه، در روايتى که به صور مختلف نقل شده وليکن ظهور دارد که از امام على عليه‌السلام، است، گويد:

«ثُم تخرج رايه مِن خُراسانَ يهزمون اصحاب السّفيانى حتّى تنزل ببيت المقدس توطيء للمهدى سلطانه». (23)

(پرچمى از خراسان بيرون مى آيد، (حاملان اين پرچم) اصحاب سفيانى را شکست داده تا به بيت المقدس مى رسند وزمينهِ حکومت حضرت مهدى (عجل الله فرجه) را فراهم مى سازند).

## زمينه سازان قم و رى

علاّمهِ مجلسى در بحار الانوار روايت کرده است:

«رجلٌ مِن اَهلِ قُم يدعو النّاس الى الحقّ يَجتمع معه قومٌ کَزُبرِ الحديدِ، لا تزلّهم الرياح العواصف، لا يَمِلُّونَ من الحرب ولا يجبنونَ وعلى اللّه يتوکّلونَ والعاقبه للمتّقين». (24)

(مردى از اهالى قم مردم را به حق مى خواند، گروهى که دل هاى آنان چون پاره هاى آهن است گرد او جمع شوند، طوفان هاى سخت نلرزاندشان، از جنگ خسته نشوند و بيمى به خود راه ندهند، بر خدا توکّل کنند وعاقبت (نيک) از آن پرهيزگاران است).

## زمينه سازان يمن

حضرت امام محمد باقر عليه‌السلام، درباره ى رهبرى يمانى قبل از ظهور امام عصر عليه‌السلام، فرموده است:

(...وَ لَيْسَ فِي الرَّايَاتِ رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِيِّ هِيَ رَايَةُ هُدًى لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى صَاحِبِكُمْ‌...). (25)

(... در ميان پرچم ها پرچمى هدايت يافته تر از پرچم يمانى نيست. آن پرچم، پرچم ارشاد است؛ زيرا (مردم ر) به سوى صاحب شما (امام عصر عليه‌السلام) فرا مى خواند..).

## گروه محکم واستوار

نخستين چيزى که در اين قشر جلب نظر مى کند، صلابت، نيرومندى و استوارى آنان است. بنابراين آنان قوى و زورمندند که زمين را براى ظهور امام عليه‌السلام، آماده مى سازند.

حضرت امام جعفرصادقعليه‌السلام، در روايتى که محمد بن يعقوب کلينى آن را در ذيل آيهِ (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ) (26) آورده، (بندگان سخت نيرومند) را به همين قشر تفسير کرده است.

چنان که در روايت، به صفتِ عجيبِ «قلوبهم کزبر الحديد، لا تزلّهم الرياح العواصف». (27) توصيف شده اند. با آن که داراى (دل) هستند و طبيعت دل، نرمى و رافت است، ليکن اين دل ها در رويارويى با طاغوت ها و ستمگران به تکّه هاى آهن بدل مى شوند که ديگر نرمى و رقّت نمى شناسند.

صلابت و نيرومندى از ويژگى هاى نسل هايى است که خداى تعالى مسؤوليت تغيير (نظام هاى اجتماعي) و ايجاد انقلاب را به دوش آنان گذاشته است، همچنين اين دو صفت از ويژگى نسل هايى است که خداى تعالى آنان را در گردنه هاى بزرگ تاريخ براى انتقال مردم از مرحله اى به مرحلهِ ديگر برگزيده وگروه زمينه سازان، داراى اين ويژگى هاست.

## گروه مبارزه و نافرمانى

وظيفهِ اين گروه، مبارزه با نظام جهانى و عصيان عليه آن است. چه مى دانى نظام جهانى چيست و چگونه اين نظام در خدمت به ابرقدرت ها و هم پيمانان آن ها و حفظ مراکز قدرت و موقعيت استراتژيکى شان در مناطق مختلف دنيا عمل مى کند؟!

مسؤوليت حفظ اين مراکز قدرت، مسؤوليتى بسيار دشوار و ظريف است که نظام جهانى در تمام سطوح دنيا - نه در سطوح منطقه اى يا کشورى فقط - بدان پايبند است.

اين نظام، از يک سرى معادلات و موازنه هاى سياسى، اقتصادى، نظامى و خبرى دقيق شکل گرفته است، و نيز از رژيم هاى اعضاى خانوادهِ جهانى و مجموعه اى از خطوط قرمز و سبز و زردى که در ميان اين رژيم ها و اين مجموعه در زمينهِ حوادث، امتيازها، تنظيم نقش ها، تقسيم درآمدها، بازار و منابع ثروت و مناطق نفوذ برقرار است.

به نظر ما، اين مجموعهِ پيچيده است که قدرت هاى بزرگ را به سلطه بر دنيا قادر ساخته است؛ چنان که يک اهرم (28) کوچک، انسان را در جا به جايى اجسام سنگين به کم ترين حرکت، توانا مى سازد. از اين رو نظام جهانى، قبل و بعد از سقوط اتحاد جماهير شوروى، همچنان نزد همگان احترامش را حفظ کرده است؛ زيرا هر يک از آنان به قدر گستره وتوان خويش از اين نظام بهره مى برد.

اين جوانان (زمينه سازان ظهور امام عصر، عليه‌السلام) به سادگى و بى هيچ ترديدى، اين خطوط قرمز را زير پا مى گذارند، معادلات و موازنه هايى را که همه بر آن توافق دارند و بدان به ديدهِ قبول و احترام مى نگرند بر هم مى زنند. همچنين استقرار و توازن و هيبت جهانى اين رژيم ها و سازمان هاى بين المللى را بى اعتبار مى سازند.

اين سازمان ها و رژيم ها، نه قدرت سلطه بر اين جوانان را دارند، نه قدرت تحمّل اينان را و نه قدرت دفع شان را؛ زيرا بيشترين توان اين حکومت ها و هيبت جهانى شان در رويارويى با حکومت ها و سازمان هايى همانند خودشان است و آخرين سلاح آنان قتل، زندان، شکنجه و تبعيد، حال آن که اين جوانان از هيچ يک از اين امور نمى هراسند.

از اين رو، وصفى که در روايت دربارهِ اين قشر به کار رفته، بسيار دقيق است:

«لا تزلّهم الرياح العواصف، لا يملّون من الحرب ولا يجبنون وعلى اللّه يتوکّلون والعاقبه للمتّقين».

(آنان را تندبادها نلرزاند، از نبرد دلتنگ و ملول نشوند و نهراسند، وبر خدا توکل کنند وعاقبت (نيک) از آن پارسايان است).

بى گمان آن که (در دل) هراسى ندارد، از نبرد خسته و دلتنگ نمى شود و تندبادها نيز طبيعتاً او را تکان نخواهند داد، نيرو و امتياز اينان در آن است که نمى هراسند و مشکل اينان از ديدگاه حکومت ها و قدرت هاى بزرگ در همين نکته نهفته است.

در موسم انتخابات عمومى رياست جمهورى آمريکا، در دورهِ رئيس جمهورى اسبق (کارتر) گفتگويى تلويزيونى در ضمن فعاليت هاى تبليغاتى اى که کانديداهاى رياست جمهورى امريکا داشتند ميان رئيس جمهور اسبق وکانديداى ديگرى که در انتخابات از کارتر پيشى گرفت، برگزار شد. در اين برنامه، کانديداى اخير رو به کارتر کرد وگفت:

(در حادثه انفجار مقرّ نيروى دريايى امريکا در بيروت (مارينز)، به هيبت جهانى آمريکا خدشه زيادى وارد شد وتو - خطاب به کارتر - به تنهايى بايد مسؤوليت کامل اين خسارت را به عهده بگيري).

رئيس جمهور نيز در يک جمله پاسخ او را چنين داد:

(فکر مى کنى من در مقابل انسانى که به طلب کشته شدن آمده چه مى توانم بکنم؟! نهايت کارى که مى توانم بکنم اين است که مردم را با ترس وتهديد از امثال چنين اقدامى بازدارم، امّا اگر کسى که دست به چنين انفجارى زده خود طالب مرگ باشد و به سوى مرگ آغوش بگشايد، چگونه مى توانم وى را از اين کار بازدارم؟ و اگر تو در موقعيت من بودى چه کار مى توانستى بکني؟!)

اين ها برخى مشخّصه هاى نسل مبارزى است که در رويارويى با رژيم ها و قدرت هاى بزرگ در عراق، ايران، افغانستان، لبنان، فلسطين، الجزاير، مصر، سودان و اخيراً در چچن و بوسنى و هرزگوين پا به عرصه نهادند.

کار اين نسل بسيار عجيب است؛ در عين حالى که در قبضهِ قدرت و سلطه و شلاّق جلادان قرار دارد و آنان انواع عذاب ها و شکنجه ها را بدو مى چشانند، بديشان ناسزا مى گويد و فرزندانش در مقابل آنان سر خم نمى کنند و نرمى نمى پذيرند... و نه فرياد مى کشند. چنان که يکى از اين فرزندان مبارز آن گاه که زير شکنجه هاى جلادان، انواع عذاب ها را مى چشيد، به شکنجه گر جلاد چنين گفت:

(حسرت شنيدن يک آخ را هم بر دلت خواهم گذاشت!)

## بازتاب هاى جهانى

بازتاب هاى جهانى در مقابل اين نسل - چنان که در روايات بدان تصريح شده است - بازتابى خشمگينانه و متعرّضانه است؛ زيرا اين نسل، معادلات و موازنه هاى جهانى را با چالش هاى سخت و حقيقى مواجه مى سازد؛ از اين رو عکس العمل هاى جهانى در مقابل او با عصبانيت و غضب دايمى بازشناخته مى شود.

ابان بن تغلب از حضرت امام صادق، عليه‌السلام، چنين نقل کرده است:

«اِذا ظَهَرَت رايه الحقّ لعنها اهل الشرق واهل الغرب، اَتدرى لِمَ ذلک؟ قلت: لا، قال: للّذى يلقى النّاس من اهل بيته قبل ظهوره». (29)

(آن گاه که پرچم حق آشکار شود، اهل شرق وغرب لعنتش کنند. آيا مى دانى، براى چه؟ گفتم: نه، فرمود: به دليل مشکلات وچالش هايى که اهل بيت او براى (نظام هاي) شرق وغرب ايجاد خواهند کرد).

اهل بيت وى قبل از ظهور، عادتاً زمينه سازان ظهور هستند که مشکلاتى را براى اين رژيم ها و سازمان ها فراهم کرده و راحتى و آرامش را از آنان سلب مى کنند. ثقه الاسلام کلينى در کتاب روضهِ کافى از امام صادق، عليه‌السلام، در تفسير سخن خداى تعالي: (بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ) (30) چنين نقل کرده است:

«قومٌ يبعثهم اللّهُ قبل خروج القائم فلا يدعون واتِراً لالِ محمّدٍ اِلاّ قتلوه». (31)

(گروهى هستند که خداى تعالى قبل از ظهور قائم، عليه‌السلام، بر مى انگيزد، آنان هيچ ستم کننده اى به خاندان محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، را رها نمى کنند، جز آن که او را به قتل مى رسانند).

بازتاب هاى جهانى که در اين روايات ذکر شده، تا حدّ زيادى به عکس العمل دنياى امروز در برابر بيدارى اسلاميى که از آن به (بنيادگرايى اسلامي) تعبير مى کنند وناجوانمردانه ترين صفات را چون خشونت وتروريسم بدان منتسب مى سازند، شباهت دارد.

## برنامه زمينه سازى

آماده سازى دنيا براى انقلاب امام عصر (عجل الله فرجه) وظيفه اى گسترده، بزرگ و پيچيده است که اين گروه در رويارويى با ستمگران و طاغوت هاى مستکبر و سردمداران کفر بدان اقدام مى کند.

اين ستمگران، روى هم رفته يک جبههِ سياسى وسيع را - به رغم تمام تناقضاتى که در ميانشان حاکم است - تشکيل مى دهند. اين جبهه اهرم هاى قدرت زيادى دراختيار دارد؛ اهرم هايى چون مال، اقتدار سياسى، نظامى وتبليغاتى، ارتباطات (گسترده) وتشکيلات (پيچيده)، واز تمام اين وسايل در کوبيدن بيدارى نوپاى اسلامى ونابودى آن بهره مى برد.

از اين رو، گروهى که عهده دار آماده سازى جهان براى ظهور امام عصر عليه‌السلام است، به ناچار مى بايد در رويارويى با اين نيروها از همان تشکيلاتى که جبههِ استکبار جهانى برخوردار است، برخوردار باشد. بلکه با تربيت ايمانى وجهادى وآگاهى سياسى از دشمن پيشى گيرد.

بنابراين، طرح زمينه سازى براى قيام امام عصر عليه‌السلام، که گروه زمينه سازان تدارک مى بينند، داراى دو جنبه خواهد بود:

جنبهِ اول

رشد ايمانى، جهادى وآگاهى سياسى، اين، دقيقاً همان چيزى است که جبههِ مقابل فاقد آن است.

جنبهِ دوم

(ايجاد) تشکيلات سياسى، نظامى، اقتصادى، ادارى و اطلاعاتى که به ناچار در مانند چنين نبردى بايد موجود باشد.

بى گمان، گروه مؤمنى که جهان را براى ظهور امام عصر عليه‌السلام مهيا مى سازد، بايد چنين امکاناتى را فراهم کند؛ اگرچه (در اين زمينه) قدرت برابرى با جبههِ جهانى دشمن را نداشته باشد.

اين تشکيلات سياسى، نظامى، اقتصادى و اطلاعاتى بدون وجود نظام سياسى ودولت در جهان محقق نخواهد شد، واين، همان دولت زمينه سازان است که روايات زيادى مژدهِ برپايى آن را داده اند و به ناچار شکل گيرى چنين نيرويى در زمين، ظهور امام، عليه‌السلام، را نزديک مى گرداند، و بدون آن، عوامل طبيعى ظهور امام فراهم نمى آيد. کسب چنين نيرويى نيازمند عمل وحرکت در متن زندگى است و فقط (مترصّد) بودن و به (انتظار) نشستن، به معنيِ منفى آن، دردى را درمان نمى کند.

## گروه انصار در روايات اسلامى

گروه زمينه سازان قيام امام مهدى عليه‌السلام، قبل از (گروه انصار) پا به عرصه مى گذارد و افراد گروه انصار از شاگردان نسل پيشين محسوب مى شوند و از آنان به واسطه ويژگى هاى منحصر به فردى که دارند، بازشناخته مى شوند.

در اين جا، تنها يک نمونه از روايات وارد شده دربارهِ اين گروه را، که روايتى است در باب (جوانان طالقان) نقل مى کنيم. اين روايات را فريقين (شيعه وسنّي) با اسناد خود نقل کرده اند.

### جوانان طالقان

متقى هندى در (کنز العمّال) وسيوطى در (الحاوي) دربارهِ انصار امام از (طالقان) چنين نقل کرده اند:

«وَيحاً للطّالقان، فان لِلّهَ عزّ وجل بها کنوزاً لَيسَت مِن ذهبٍ وفضّه، ولکن بها رجالٌ عرفوا اللّه حَق معرفته وهم انصار المهدي». (32)

(خوشا به حال طالقان، همانا براى خداى با شکوه و بزرگ در طالقان گنج هايى است که از طلا و نقره نيست، بلکه در آنجا مردانى هستند که خدا را چنان که حقّ معرفت اوست، شناخته اند وآنان از ياوران مهدى عليه‌السلام هستند).

در روايتى ديگر چنين آمده است:

(بخٍ بخٍ للطالقان)

(آفرين، آفرين بر طالقان)

علاّمهِ مجلسى در اين باره حديث مفصل ترى را نقل کرده است:

(له کنزٌ بالطالقان ما هو بذهب ولا فضّه، ورايه لم تنشر مُذطُويت، ورجالٌ کَاَن قلوبهم زبر الحديد لا يشوبها شکُّ فى ذات اللّهِ اَشَدُّ مِنَ الجَمرِ، لو حَملوا على الجبال لاَ َزالوها، لا يقصدون براياتهم بلده اِلاّ خربوها کَاَن على خيولهم العُقبان، يتمسّحون بسرج الامام يطلبون بذل البرکه، ويحفّون به ويقونه بانفسهم فى الحروب، يبيتون قياماً على اطرافهم ويصبحون على خيولهم. رُهبان بالليل، ليوث بالنهار. هم اطوع من الا َمَه لسيّدها، کالمصابيح کَاَن فى قلوبهم القناديل وهم من خشيته مشفقون. يدعون بالشهاده ويتّمنون ان يُقتلوا فى سبيل اللّهِ. شعارهم: يا لثارات الحسين. اِذا ساروا يسير الرعب اِمامهم مسيره شهر يمشون اِلى المولى اِرسالاً، بهم ينصراللّه اِمام الحقّ). (33)

(براى او گنجى است در طالقان که (از جنس) طلا و نقره نيست، و پرچمى است که از هنگام فرو پيچيده شدن، گشوده نشده است، و مردانى است که دل هاشان پاره هاى آهن است. در دل اين مردان شک در ذات الهى راه نيافته و سوزنده تر از پاره هاى اخگر است. (34) اگر به کوه ها حمله ور شوند، آن ها را متلاشى سازند، با پرچم هاشان آهنگ هيچ ديارى را نکنند جز آن که ويرانش سازند، گويى که بر اسب هاشان عقابانند. براى برکت به زين اسب امام عليه‌السلام، دست کشند و گرداگرد او بگردند و در نبردها با جان خويش يارى اش کنند. (35) شب را به قيام و عبادت گذرانند و روز را بر اسبان خود، زاهدان شب و شيران روزند. اطاعت پذيرتر از کنيز به سرور خويشند. چونان چراغ هايند؛ انگار در دل هاشان چلچراغى هايى فروزان است و از بيم الهى ترسانند. براى شهادت دعا مى کنند و آرزوى کشته شدن در راه خدا را در سر مى پرورانند. شعارشان: اى خون خواهان حسين! است. آن گاه که به راه افتند، ترس و وحشت پيشاپيش ايشان طول يک ماه را بپيمايد. متوجه مولا شوند و به حرکت درآيند. خداى تعالى بديشان امام حق را يارى رساند).

### ياران امام، جوانانند

در روايات به اين مسأله اشاره شده که ياران امام عصر، عليه‌السلام، را جوانان تشکيل مى دهند و ميانسال و کهنسال در ميانشان - جز به ندرت - پيدا نمى شود.

حضرت اميرمؤمنان، عليه‌السلام، فرموده است:

« أَصْحَابُ اَلْمَهْدِيِّ شَبَابٌ لاَ كُهُولَ فِيهِمْ، إِلاَّ كَمَثَلِ اَلْكُحْلِ فِي اَلْعَيْنِ وَ اَلْمِلْحِ فِي اَلزَّادِ، وَ أَقَلُّ اَلزَّادِ اَلْمِلْحُ». (36)

«ياران مهدى عليه‌السلام، جوانند و ميان سال در ميانشان نيست مگر به مثل سرمهِ چشم و نمک در غذا و نمک (هميشه) کم تر از غذاست (کنايه از آن که پيران بسيار کم هستند).»

### تعداد فرماندهان ياران امام

حضرت امام باقر عليه‌السلام، در روايتى مفصل در اين باره چنين فرموده است:

«فيجمع اللّه عليه اصحابه (وهُم) ثلاثمئه وثلاثه عشر رجلاً، ويجمعهم اللّهُ عَلى غير ميعادٍ... فيبايعونه بين الرّکن والمقام ومعه عهدٌ من رسول اللّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قد توارثته الابناء عن الاباء...». (37)

«و خداوند بى هيچ ميعادى يارانش را براى وى گرد مي آورد، در حالى که سيصد و سيزده نفرند... و حدّ فاصل رُکن ومقام (ابراهيم) با امام، عليه‌السلام، بيعت مى کنند و با آن حضرت عهدى است از رسول خدا که پشت در پشت از پدرانش به ارث برده است».

در برخى روايات اين تعدادى که با امام عصر عليه‌السلام، بيعت مى کنند - در حدّ فاصل رکن و مقام - تعداد فرماندهان لشکر امام، عليه‌السلام، معرفى شده اند.

## نشانه هاى ياوران مهدى

پيش از آغاز بحث و نشانه هاى ياوران مهدى (عجل الله فرجه) ناچاريم به نکته اى اشاره کنيم و آن اين است که زبان رايج در زمان صدور اين روايت ها، زبانى رمزى و نمادين بوده؛ از اين رو بايد (سيوف) را به سلاح و(خيول) را به ماشين ها، نفربرها، تانک ها و وسايل نقليهِ زرهى و رزمى معنا کرد. چنان که وصف (رُهْبَانٌ بِاللَّیْلِ لُیُوثٌ بِالنَّهَار) نيز، تعبيرى نمادين و مجازى است که مقصود از آن عبادت و تهجّد در شب، و شجاعت و جرات و جسارت در روز است.

زبان رمزى براى کسى که به شيوه هاى تعبير در منابع و روايات اسلامى آشنا باشد، زبانى شناخته شده است. پس از اين مقدمه، بحث از (نشانه هاى ياوران مهدى (عجل الله فرجه) را در اين روايت ها آغاز مى کنيم:

### گنج هايى که از جنس طلا ونقره نيست

ياران امام، گنجينه هايند. گنجينه، ثروتى است که مردم از محلّ اختفاى آن بى خبرند. ممکن است گنجى در خانه انسان، زير گام هاى او، در زمين مجاور منزل يا در شهر وى باشد، ولى او از آن گنج بى خبر باشد. انصار امام نيز گنج هاى پنهانند؛ ممکن است يکى از آنان در خانهِ فردى از ما يا در همسايگى يا در شهر ما باشد، ولى وى را نشناسيم و حقيرش بشمريم، نيز در چشم مردمى که ديدهِ بصيرتشان از نفوذ در اعماق و کشف گنج ها ناتوان است، کوچک آيند.

بى گمان اين بصيرت، يقين، توجّه به خدا، بى باکى و ذوب شدن در ذات خداى تعالى - که انصار امام بدان ها توصيف شده اند - به يکباره شکل نمى گيرد، بلکه در جان اين جوانان وجود داشته و تنها از ديدگان مردم پنهان مانده است؛ چنان که گنجينه ها از چشم ها پنهان مى مانند.

### قدرت وآگاهى

خداى بلند مرتبه در وصف بندگان شايستهِ خود (ابراهيم)، (اسحاق) و(يعقوب) مى فرمايد:

(وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ \* إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ \* وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ). (38)

«و بندگان ما ابراهيم و اسحاق و يعقوب را که نيرومند و ديده ور بودند، به ياد آور. ما آنان را با موهبت ويژه اى - که يادآورى آن سراى بود - خالص گردانيديم. و آنان در پيشگاه ما به جِدّ از برگزيدگان نيکانند.»

اين، از شگفت آورترين توصيف هاست.

بصيرت، نيازمند قدرت است و بدون قدرت از دست مى رود و به خاموشى مى گرايد. بصيرت را جز مؤمن نيرومند بر نمى تابد، هنگامى که قوايش تحليل رود فاقد بصيرت شود. بنابراين، قدرت نياز به بصيرت دارد؛ زيرا قدرت بى بصيرت به لجاجت و دشمنى و استکبار بدل مى شود.

خداى تعالى، ابراهيم واسحاق ويعقوب را چنين توصيف فرموده است که آنان صاحبان (قدرت/الايدي) و(بصيرت/الابصار) هستند. چنان که در برخى روايت ها نيز، ياران امام عصر عليه‌السلام به صاحبان (قدرت) و(بصيرت) توصيف شده اند.

### هشيارى و بصيرت

تعبير روايت از حالت آگاهى و بصيرت ياران امام عصر عليه‌السلام تعبير عجيبى است:

«كَالْمَصَابِيحِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمُ اَلْقَنَادِيلُ»

«آنان چونان چراغ هايند؛ انگار که در دل هاشان قنديل هايى روشن است.»

آيا امکان پذير است که ظلمت، قنديل را بشکند؟ هر چند که ظلمت قنديل را احاطه مى کند، ولى قدرت درهم شکستن آن را نخواهد داشت.

آنان اگرچه تيرگى شک و ترديدها متراکم گردد و فتنه ها پى در پى درآيند، در روح و جان و هشيارى اينان نفوذ نتواند کرد. از اين رو آنان هنگامى که رهسپار شوند، دچار شک نگردند، به قهقرا نروند و به پشت سر ننگرند. تعبير روايت در اين زمينه چنين است:

«لا يشوبه شکُّ فى ذات اللّه»

(دل هايى که به شک در ذات خدا آلوده نشوند).

از اين تعبير فهميده مى شود که منظور، امرى غير از شک است؛ مخلوطى از شک ويقين يا لحظاتى است از شک که حالت يقين را مى شکافد و به گونه اى به درون يقين نفوذ مى کند، ولى طولى نمى کشد که در مقابل يقين شکست مى خورد و جا خالى مى کند. چنين چيزى براى بسيارى از مؤمنان اتفاق مى افتد و تنها يقين ياران امام را شکّى بر نمى آشوبد. يقين آنان ناب و خالص وبه دور از شايبهِ شک و ترديد است.

### عزم نافذ

اين بصيرت، چنان عزم نافذى به آنان مى بخشد که هيچ ترديدى در آن نيست. تعبير از اين عزم به (الجمر اخگر، پارهِ آتش)، تعبيرى باشکوه وحکايت گر است. (اخگر) تا هنگامى که ملتهب و فروزان است، نفوذ مى کند و مى درد. تعبير به «اشدّ من الجمر» «نافذتر از پارهِ آتش»، دلپسندترين تعبيرى است که در باب نفوذ عزم مى شناسيم. ما نمى دانيم که خداى تعالى در روح و جان جوانان طالقان چه گنجينه هايى از هشيارى، يقين، عزم و نيرو قرار داده است. تعبيرهاى وارد در اين روايت، تعبيرهاى غيرمأنوسى است. انگار که سخن از آنان، سخن از روى وَجد و شيفتگى است:

«زُبر الحديد کالمصابيح، کأنَّ فى قلوبهم القناديل، اشدُّ من الجَمر، رُهبانٌ بالليل، ليوثٌ بالنهار»

(پاره هاى آهنند، چون چراغند، انگار در دل هاشان قنديل هايى روشن است، نافذتر از پاره آتش، زاهدان شب وشيران روز).

گويى که روايت از تمام توانايى هاى لغت سود جسته تا امکان تعبير از آگاهى، بصيرت، و عزم نافذ اين جوانان را به دست آورد.

### نيرومندى

روايت، جوانان طالقان را به (صاحبان) قدرتى شگرف که تاکنون هيچ جوانى را بدان نيرومندى مشاهده نکرده ايم، توصيف کرده است. در اين عبارت تأمل کنيد: «كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبَرُ الْحَدِيدِ» «گويى که دل هاشان پاره هاى آهن است».

آيا تاکنون کسى را ديده ايد که بتواند تکه هاى آهن را در کف دست ذوب کند، يا بشکند يا نرم سازد؟

«لَو حملوا على الجبال لاَزالوها، لا يقصدون براياتهم بلده اِلاّ خرّبوها کأن على خيولهم اَلعُقبانُ»

«اگر به کوه ها حمله ور شوند، آن ها را متلاشى سازند، با پرچم هاشان آهنگ هيچ ديارى را نکنند جز آن که ويرانش سازند، گويى که عقابانند بر اسب ها.»

اين تعابير عجيب از قدرت سهمگينى حکايت مى کند. اين قدرت، از نوع قدرتى که طاغوت ها از آن بهره مندند نيست، بلکه فقط برخاسته از نيروى عزم و اراده ويقين است.

### مرگ جويى و شهادت طلبى

«يَدْعُونَ بِالشَّهَادَةِ وَ يَتَمَنَّوْنَ أَنْ يُقْتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»

(براى شهادت دعا مى کنند وآرزوى کشته شدن در راه خدا را در سر مى پرورانند).

مرگى که پيرمردان نود ساله و صد ساله را دچار وحشت مى سازد، در حالى که تمام لذت هاى زندگى و ميل بدان ها را از کف داده اند...

آرى، همان مرگى که پيران را به وحشت مى اندازد، اين جوانان که در آغاز جوانى به سر مى برند، بدان عشق مى ورزند. عشق به شهادت از دو چيز سرچشمه مى گيرد و دو نتيجه را در زندگى مردم به جاى مى گذارد؛ آن دو چيز، رويگردانى از دنيا و توجّه به خداى تعالى است. اگر انسان با دوستى دنيا در دلش مقابله کند، خود را از بند آن رها سازد و فريبش را نخورد، بى گمان گام نخست را در اين راه - که دشوارترين گام است - برداشته و گام ديگر آن است که دل به محبّت خدا دهد و شيفتهِ ياد و عشق او باشد که صاحب چنين دلى با تمام وجود به سوى خدا بازگردد.

نزد اين گروه، امور دنيوى را اهميّتى نيست. با ديگران در بازارها واجتماع ها حاضر مى شوند، ولى به دل، از اين امور غايبند و دربارهِ اينان ترکيبِ (حاضرِ غايب) (39) به طور کامل مصداق پيدا مى کند.

اين جنگجويان جسور، عاشق مرگى هستند که مردم از آن مى هراسند. شهادت را طلب مى کنند و در آن لقاى الهى را مى جويند. اشتياق شان به شهادت، به سان اشتياق مردم به لذت هاى دنيا و بلکه برتر از آن است.

کم هستند کسانى که آنان را درک کنند. انسان هاى غربى براى درک آنان راهى ندارند. و گاه آنان را به (خودکشى کنندگان) (40) توصيف مى کنند، حال آن که (خودکشى کننده) کسى است که از دنيا خسته مى شود و در زندگى به بن بست مى رسد، ولى اين جوانان درهاى دنيا را به روى خود گشوده مى يابند، دنيا به رويشان لبخند مى زند و با تمام طراوت و زيب و زيورهايش به سرشان سايه مى افکند.

بنابراين، آنان از دنيا خسته نشده و در آن به بن بست نرسيده اند، بلکه از آن رويگردان شده اند؛ زيرا مشتاق لقاى الهى اند.

غربيان، اين جوانان را به (تروريسم) متهم مى کنند، حال آن که اين ها تروريست نيستند و اگر مى گفتند که اينان از ترور نمى هراسند، سخنى نزديک تر به واقعيت بود.

رويگردانى از دنيا و عشق به لقاى الهى، سرچشمهِ عشق به شهادت و کشته شدن در راه خداست. امّا آن چه که از عشق به شهادت حاصل مى شود، عزم و نيرومندى است؛ جنگجوى بى باکى که توان آن را داشته باشد که خود را از (بند) دنيا آزاد کند، چنان عزم، اراده و نيرويى در خود مى يابد که ديگران از آن بى نصيبند.

اين عزم (قاطع) و توان (بال) با اسباب قدرت مادّى که در جبههِ مخالف موجود است، هيچ ارتباطى ندارد؛ هر چند که ما ضرورت وجود اين اسباب و قدرت هاى مادّى و اهميّت آن ها را در ظهور امام عليه‌السلام و نزديک تر شدن فرج آن حضرت، انکار نمى کنيم.

### تعادل شخصيت

از بارزترين نشانه هاى اين گروه، تعادل در شخصيت، تعادل ميان دنيا و آخرت و تعادل ميان قدرت و بصيرت است و همين راز نيرومندى و نفوذ آنان مى باشد.

خداى تعالى اين موازنه و تعادل را دوست دارد و افراط و تفريط و گرايش به چپ و راست را ناپسند مى دارد. خداى بزرگ فرموده است:

(وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا). (40)

(و با آن چه خدايت داده، سراى آخرت را بجوى و سهم خود را از دنيا فراموش مکن).

خداى تعالى در مقام آموزش دعا به ما فرموده است:

(رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الآخِرَةِ حَسَنَةً). (41)

(پروردگارا! در اين دنيا به ما نيکى و در آخرت نيز نيکى عطا کن).

و نيز خداى تعالى فرمايد:

(وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا). (42)

(دستت را به گردنت زنجير مکن (بخيل مباش) و بسيار (هم) گشاده دستى منما که ملامت شده و حسرت زده بر جاى ماني).

تعادل بين خشوع و عبوديت براى خدا، فروتنى در برابر مؤمنان و شدّت و قاطعيت در برابر کافران نيز از همين موازنه محسوب مى شود.

(أَذِلَّةٍ عَلَى المُؤمِنينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الكافِرينَ). (43)

(با مؤمنان، فروتن وبر کافران سرفرازند).

تعادل بين توکّل بر خدا وتلاش وکار وبرنامه ريزى نيز، از همين نوع موازنه است. حضرت اميرمؤمنان على عليه‌السلام براى (همّام) جوانب اين موازنه و تعادل در شخصيّت (متّقين) را چنين توصيف کرده است:

«فمن علامه احدهم انّک ترى له قوّه فى دينٍ وحزماً فى لينٍ وايماناً فى يقين وحرصاً فى علمٍ وعلماً فى حلمٍ وقصداً فى غنى وخشوعاً فى عبادهٍ وتجمّلاً فى فاقه وصبراً فى شدّه وطلباً فى حلالٍ ونشاطاً فى هُديً وتَحَرُجّاً عن طمعٍ يعمل الاعمال الصالحه وهو على وجلٍ، يُمسى وَهمُّهُ الشکر ويُصبحُ وهَمُّهُ الذکر يَبيت حذراً ويُصبح فرحاً،... يمزج الحلم بالعلم والقول بالعمل... فى الزلازل وقور وفى المکاره صبورٌ وفى الرخاءِ شکورٌ... نفسه منه فى عَناءٍ والنّاس منه فى راحهٍ». (44)

«از نشانه هاى هر يک از آنان اين است که در کار دين نيرومندش بينى و پايدار، نرم خوى هشيار و در ايمان استوار و در طلب دانش حريص و با داشتن علم بردبار و در توانگرى ميانه رو و در عبادت فروتن و به درويشى نکوحالى نمودن و در سختى شکيبايى کردن و جستجوى آن چه رواست و شادمانى در رفتن راه راست و دورى گزيدن از طمع. کارهاى نيک مى کند و در هراس است. روز را به شب مى رساند و در بند سپاس است. بامداد مى کند ذکرگويان، شب را به سر مى برد ترسان و روز مى کند شادان... بردبارى را با دانش در مى آميزد و گفتار را با کردار... به هنگام دشوارى ها بردبار است و در ناخوشايندها پايدار ودر خوشى ها سپاسگزار... نفسِ او از او در زحمت است ومردم از وى در راحت».

اين موازنه از ويژگى هاى بارز در شخصيت ياران امام عصر عليه‌السلام است.

### زاهدان شب، شيران روز

روايت، با جملهِ «رُهْبَانٌ بِاللَّیْلِ لُیُوثٌ بِالنَّهَار» به چنين موازنه اى اشاره کرده است. در ساختار شخصيت انسان، شب و روز نقش هاى گوناگونى را ايفا مى کنند. گردش شب و روز، يک گردش تکاملى است، هر کدام ديگرى را کامل مى کند و با مشارکت يکديگر، در بناى شخصيت انسان مؤمن دعوتگر و مجاهد نقش دارند.

اگر تهجّد وعبادت در شب نباشد، انسان در رويارويى با گردنه هاى دشوار، استوارى لازم را نمى يابد و از ادامهِ حرکت در راه پرخارى که در روز بايد بپيمايد، باز مى ماند. همچنين اگر حرکت در (روز) نباشد، (شب) يار و همراه خود را از عمل به وظيفهِ دعوتگرى به سوى خدا در اجتماع باز مى دارد و انسان دومين نقش خود را در زندگى دنيا - پس از عبادت خدا - که دعوت به سوى عبوديت اوست، از کف مى دهد.

قرآن کريم بر تأثير شب در آماده کردن انسان ها براى دعوت به سوى خدا و کوشش در اين راه تأکيد ورزيده است. در آغازين روزهاى رسالت پيامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، سورهِ مبارک مزمّل بر آن حضرت نازل شد. در اين سورهِ شريف، خداى تعالى از پيامبرش خواسته است تا شبانگاهان، خود را براى تحمّل (قول ثقيل) (45) در روز آماده سازد.

خداى تعالى در اين سوره خطاب به پيامبرش فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ \* قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا \* نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا \* أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا \* إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا \* إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا \* إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا). (46)

(اى جامه به خود پيچيده! شب را برخيز، مگر اندکي. نيمى اش را يا کمى از نيم بکاه يا بر آن بيفزاى وقرآن را آرام و پر درنگ بخوان. ما بر تو سخنى گران القا مى کنيم که خيزش شب، به اثر سخت تر است و به گفتار استوارتر که تو را در روز، آمد و شدى دراز است).

تعبير از شب به (ناشئه)، تعريفى دقيق وگويا است. شب، انسان را مى سازد و او را آماده انجام کارهاى بزرگ مى نمايد و شخصيت وى را صيقل مى دهد. واژهِ (قيلاً) يعنى سخن و ياد خدا (إِنَّ ناشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِيلًا).

در خطبهِ (متّقين) حضرت امام اميرمؤمنان على عليه‌السلام براى (همّام) (قدس سره) دو بخش از زندگى پرهيزگاران، يعنى شب و روز را چنين توصيف کرده است. بنگريد:

«اَمّا اللّيلُ فصافّونَ اَقدامهم تالينَ لاِ َجزاء القرآنِ يُرَتّلونه ترتيلاً. يُحزِّنونَ بِهِ اَنفُسَهُم ويَستَثيرون به دَواءَ دائِهم. فَاِذا مَرُّوا بآيهٍ فيها تشويقٌ رَکَنُوا اليها طمعاً وتَطَلعَت نُفُوسُهُم اِلَيها شوقاً وَظَنُّوا اَنّها نَصبُ اَعيُنِهِم، واِذا مَرُّوا بِآيهٍ فيها تخويف اَصغَوا اِلَيها مَسامِعَ قُلُوبِهِم وَظَنُّوا اَن زَفيرَ جهنمَ وَشَهيقَها فى اُصُولِ آذانِهِم، فَهُم حانونَ عَلى اَوساطِهِم، مُفتَرِشُونَ لِجِباهِهِم واَکُفّهِم ورُکَبِهِم واَطرافِ اَقدامِهِم، يَطلِبُونَ اِلَى اللّهِ تَعالى فى فَکاکِ رِقابِهِم. واَما النهارُ فَحُلَماء عُلَماء، اَبرارٌ اَتقِياء، قَد بَراهُمُ الخَوفُ بَريَ القِداحِ، يَنظُرُ اِلَيهِم النّاظِرُ فَيَحسَبهُم مَرضى وَما بِالقَومِ مِن مَرَضٍ وَيَقُولُ: قَد خُولِطُوا وَلَقَد خالَطَهُم اَمرٌ عَظيمٌ». (47)

«چون شب شود برپا ايستاده، آيات قرآن را با تأمّل و انديشه مى خوانند و با خواندن و تدبّر در آن خود را اندوهگين مى سازند و به وسيلهِ آن به درمان درد خويش کوشش دارند. پس هرگاه به آيه اى برخورند که به شوق آورده و اميدوارى در آن است، به آن طمع نمايند و با شوق به آن نظر مى کنند، آن سان که گويى پاداشى که آيه از آن خبر مى دهد، در برابر چشم ايشان است و آن را مى بينند. هرگاه به آيه اى برخورند که در آن بيم دادنى است، گوش دل هاى خويش بدان نهند چنان که گويا شيون (اهل) دوزخ در بيخ گوش هاى ايشان است. (در پيشگاه الهى براى رکوع) قد خود را خم مى کنند و(براى سجود) پيشانى ها و کف ها و زانوها و اطراف قدم هاشان را بر روى زمين مى گسترانند. از خداى تعالى آزادى خويش را (از عذاب رستاخيز) درخواست مى کنند، ولى در روز، دانشمندانند خويشتن دار، نيکوکارانند پرهيزگار. ترس (از خدا) آنان را چون تير پيراسته لاغر کرده است و نزار. چون کسى بدان ها نگرد پندارد بيمارند، ولى آن ها را بيمارى نيست وگويد خردهاشان آشفته است، (امّا) موجب آشفتگى ايشان کارى است بزرگ.»

شب و روز دو نيمهِ زندگى انسانند که يکديگر را تکميل مى کنند. شب را دولتى و دولتمردانى است و روز را دولتى ودولتمرداني. دولتمردان روز بدون قيام شب به نتيجه نمى رسند و دولتمردان شب بدون تلاشِ روز، در دعوت مردم به بندگى خدا و حاکميت دين حق موفّق نخواهند بود.

ياران امام عصر (عجل الله فرجه) هم مردان شبند وهم مردان روز و خداوند بديشان دولت شب و روز هر دو را بخشيده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سمه العبيد من الخشوع عليهم |  | فاذا ترجلّت الضحى شهدت لهم |
| لِلّه اِن ضمتهم الاسحارُ |  | بيض القواضب انهم احرارُ |

(نشان بندگى بندگان از خشوع آنان هويداست خدا را اگر سپيده دمان بديشان ضميمه شود وهنگام که بامداد برآيد، گواهى دهدبرق تيغ ها که آنان آزاد مردانند)

اگر آنان مردان دولت شب نبودند به تنهايى قدرت رويارويى با گردنکشان زمين را نداشتند و اگر مردان روز نبودند، قادر نبودند زمين را از آلودگى شرک براى برپايى توحيد و عدل تطهير کنند. همچنين اگر آنان از مردان روز نبودند، در زندگى مردم به توحيد و عدل حکم نمى کردند. و نيز اگر از مردان شب نبودند، دچار غرور شده و از صراط مستقيم منحرف مى شدند.

دو مرحله يا دو نسل؟

ما در مقابل دو نسل قرار داريم، نخست: نسلى که شاهد سقوط و فروپاشى تجربه سوسياليسم مارکسيستى و تجربهِ دموکراسى سرمايه دارى (غربي) است و زمين را مهيّاى ظهورامام عصر (عجل الله فرجه) خواهد ساخت. اينان همان نسل(موطّئان: زمينه سازانند). دوم: نسلى که به يارى امام عليه‌السلام بر مى خيزد وپيش روى او نبرد مى کند. اينان همان نسل (انصار) اند.

آيا اينان تنها دو نسل محسوب مى شوند يا آن که دو نسل ودو مرحله از تاريخ هستند؟ ما (به درستي) نمى دانيم، ولى بعيد است که چنين اقدام بزرگى تنها در يک نسل سامان پذيرد.

## بايسته هاى مرحله انتظار ومسؤوليت هاى آن

ما هم اکنون در دوران انتظار به سر مى بريم که دراز دامن ترين مرحله در تاريخ اسلام است. به راستى مهم ترين بايسته ها ومسؤوليت هاى اين مرحله چيست؟

آن چه در پى مى آيد خلاصه اى از اين بايسته ها ومسؤوليت هاست:

### آگاهى

آگاهى گونه هايى دارد:

الف) بينش توحيدى و اين که تمام هستى از خدا وهمه چيز در کف قدرت اوست. خدا بر هر کارى توانا وهمه چيز در آسمان و زمين، تحت فرمان اوست واز خود هيچ اختيارى ندارد.

ب) آگاهى از وعدهِ الهى در شرايط سخت سياسى، در مرحلهِ ضعف و ناکامى و در شرايط سقوط. يکى از دشوارترين کارها در چنين شرايطى آن است که انسان اين سخنان خداى تعالى ر ا درک کند:

(وَلا تَهِنوا وَلا تَحزَنوا وَأَنتُمُ الأَعلَونَ إِن كُنتُم). (48)

«سست مشويد واندوه مخوريد، شما برتريد اگر مؤمن باشيد.»

(وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ). (49)

«ما مى خواهيم، بر آنان که در زمين خوارشان شمرده اند منّت نهيم وآنان را پيشوايان (مردم) گردانيم وايشان را وارث زمين کنيم ودر زمين قدرتشان دهيم.»

(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ). (50)

«همانا در زبور، پس از آن يادکرد، نوشتيم که زمين را بندگان شايستهِ ما به ارث خواهند برد.»

(كَتَبَ اللَّهُ لَأَغلِبَنَّ أَنا وَرُسُلي). (51)

«خداوند مقرّر کرده است که حتماً من و فرستادگانم هر آينه پيروز خواهيم شد.»

(وَ لَیَنصُرَنَّ‌ اللهُ مَن یَنصُرُه‌). (52)

«هر آينه خدا هر که را يارى اش کند، يارى مى کند.»

ج) آگاهى به نقش انسان مسلمان در کرهِ زمين که عبارت است از سرپرستى، گواهى دادن و رهبرى بشريّت (به سوى خير وفلاح). خداى تعالى فرمايد:

(وَكَذٰلِكَ جَعَلناكُم أُمَّةً وَسَطًا لِتَكونوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ وَيَكونَ الرَّسولُ عَلَيكُم شَهيدًا). (53)

«اين چنين شما را مردمى ميانه ساخته ايم تا خود بر مردمان گواه باشيد وپيامبر بر شما.»

د) آگاهى از نقش دين اسلام در زندگى بشرى براى از ميان برداشتن فتنه و اميال نفسانى از مسير دعوت حقّ. خداى تعالى مى فرمايد:

(وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ). (54)

«با آنان بجنگيد تا آشوبى نباشد و دين از آنِ خداى شود.»

ه) آگاهى از سنّت هاى (رايج) الهى در تاريخ واجتماع و ضرورت آمادگى، زمينه سازى، حرکت و فعاليّت در ضمن اين سنن و محال بودن گذر از آن ها. از اين رو خداى تعالى فرمان داده است تا مسلمانان در خود آمادگى هاى لازم براى ورود در اين مبارزهِ قاطع و سرنوشت ساز را ايجاد کنند:

(وَأَعِدّوا لَهُم مَا استَطَعتُم مِن قُوَّةٍ). (55)

«تا مى توانيد در مقابل دشمنان نيرو مهيّا کنيد.»

### اميدوارى

در صورتى که اميد انسان به برآورده شدن وعده هاى خداوند به بندگان و به حول و قوّه و اقتدار او باشد، بى گمان اين اميدوارى پايان ناپذير خواهد بود و صاحبش ناکام نخواهد شد. به همين دليل است که انسان مسلمان رشته اش را به رشتهِ الهى و نيرويش را به نيروى الهى استحکام مى بخشد و هر که رشته اش را به رشتهِ الهى پيوند زند و قوى گرداند، اميد و نيرو و اقتدارش پايان ناپذير خواهد بود.

### مقاومت

مقاومت نتيجهِ اميدوارى است. غريقى که گروه نجات را از دور مى نگرد که به سوى او در حرکت است، بر امواج آب غلبه خواهد کرد و براى چنين غلبه اى در عضلاتش نيرويى فوق العاده خواهد يافت.

### حرکت

حرکت، همان امر به معروف ونهى از منکر، دعوت به سوى خدا و آماده سازى زمين براى ظهور امام عصر (عجل الله فرجه) وبرپايى دولت جهانى او است. و ايجاد آمادگى هاى لازم بينشى، ايمانى و تشکيلاتى در نسل مؤمنى که به يارى امام و زمينه سازى ظهور او قيام مى کند، معناى ديگر حرکت است.

### دعا براى ظهور امام

شکّى نيست که دعا به همراه حرکت وفعاليّت وامر به معروف ونهى از منکر از عوامل نزديک شدن ظهور امام زمان (عجل الله فرجه) است. دعاهاى زيادى در بارهِ ظهور امام (عجل الله فرجه) وثواب انتظار رسيده است. يکى از دعاهايى که مؤمنان، آن را مى خوانند وتکرار مى کنند، دعاى زير است:

«اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الحُجَّةِ بْنِ الحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلى آبائِه فِي هذِهِ السّاعَةِ وَفِي كُلِّ ساعةٍ وَلِيّاً وَحافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَلِيلاً وَعَيْناً حَتّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فِيْها طَوِيلاً».

### شکوه و دعا

در دعاى (افتتاح) که از حضرت حجت (عجل الله فرجه) نقل است، اين شکايت تلخ واين دعاى دلپذير را مى خواني:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ... اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْکُو إِلَیْکَ فَقْدَ نَبِیِّنَا صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ غَیْبَةَ وَلِیِّنَا وَ کَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ قِلَّةَ عَدَدِنَا، وَ شِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَ تَظَاهُرَ الزَّمَانِ عَلَیْنَا».

«خدايا! ما از تو اميد داريم آن حکومت کريمى را که به سبب آن اسلام ومسلمانان را عزت بخشى ونفاق واهل آن را ذليل گردانى، برقرار سازى وما را در آن، از دعوت کنندگان به طاعت خويش واز رهبران راه هدايتت قرار دهى وکرامت دنيا وآخرت را به ما روزى فرمايي... خدايا! از نبودِ پيامبر ما - که درود تو بر او وخاندانش باد -، غيبت ولى ما وفزونى دشمن ما وکمى عدد ما، زيادى فتنه هايى که بر ما فرود مى آيد وناسازگارى زمانه به تو شکوه مى کنيم.»

## انتظار مطلوب

بنابراين، انتظار بر دو گونه است: انتظار آگاهانه و مطلوب، و انتظار نامطلوب که دوّمى، همان مترصد بودن علامت هاى ظهور، مانند صداى آسمانى (صيحه)، فرو رفتن در زمين (خَسف)، ظهور سفيانى ودجّال است. ما اين علايم را نفى نمى کنيم، در اين باره روايت هاى زيادى در مجموعهِ روايات (مَلاحِم) آمده است.

هر چند اين روايت ها تاکنون به صورت دقيق مورد پژوهش سندى علمى قرار نگرفته، ولى از قبل بر درستى برخى از آن ها تأکيد مى کنيم. ليکن در اين جا بر شيوهِ (مترصد بودن) در معنى انتظار، انتقاد داريم. به نظر ما اين شيوه، امّت را از عمل به وظايفى که در دورهِ انتظار بر دوش اوست، منحرف مى سازد واز شيوهِ انتظار صحيح باز مى دارد.

ولى مورد نخست، همان (انتظار مطلوب) است. در چنين انتظارى هم فعاليت و حرکت وامر به معروف و نهى از منکر وجود دارد وهم دعوت به سوى خدا و جهاد و اين، از نشانه هاى بزرگ ظهور امام عصر (عجل الله فرجه) است؛ زيرا ظهور امام (عجل الله فرجه) با زنجيره اى از سنّت هاى الهى در جامعه و تاريخ ارتباط دارد که اين سنّت ها متحقق نمى شود مگر به فعاليت وحرکت.

علامت هاى ظهور در روايت ها اجمالاً صحيح هستند، امّا به نظر ما محدود به زمان خاصى نيستند ودر روايت ها نيز صراحتاً وارد شده که وقّاتون (56) را تکذيب کنيد.

عبدالرحمن بن کثير مى گويد: ما نزد حضرت ابى عبدالله امام صادق عليه‌السلام بوديم که مهزم وارد شد وبه امام عرض کرد: قربانت شوم، دربارهِ اين حادثه اى که ما انتظار آن را مى کشيم (ظهور امام عصر عجل الله فرجه) بفرماييد کى اتفاق مى افتد؟

امام عليه‌السلام فرمود: «يا مَهزَم! کذب الوقّاتون وهلک المستعجلون». (57)

«اى مهزم! آنان که براى اين امر وقت مشخص مى کنند، دروغ مى گويند وآنان که تحقق آن را پيش از موعدش مى جويند هلاک مى شوند.»

فُضيل بن يسار از امام باقر عليه‌السلام سؤال کرد: آيا براى اين امر (ظهور حضرت) زمان خاصّى است؟ فرمود:

«کَذَبَ الْوَقَّاتُونَ». (58)

«دروغ گفته اند آنان که زمان خاصى را مقرر کرده اند.»

بنابراين، هدف از نشانه ها، روشن کردن دقيق زمان ظهور امام عصر (عجل الله فرجه) نيست. درست آن است که بگوييم اين ها به اعمال ما ارتباط دارد. (خسف) و(صيحه) (مثل) از علامت هاى ظهورند، ولى عمل ماست که تحقق اين امور را نزديک يا دور مى سازد.

اين تصحيح وتوجيه در تفسير مفهوم ظهور ضرورى است وهمان است که ما از آن به (انتظار مقبول وموجّه) ياد مى کنيم.

## تصحيح مفهوم انتظار

ما امروزه در عصرى زندگى مى کنيم که در آن سخنان زيادى در مورد ظهور امام عصر (عجل الله فرجه) گفته مى شود. در عصرهاى تاريخى دور ونزديک خودمان دوره اى را سراغ نداريم که مردم به اندازهِ امروز از ظهور امام عليه‌السلام ودولت او سخن گفته وتوجه نشان داده باشند. بنابراين، (انتظار) از ويژگى هاى بارز عصر ماست؛ ولى متأسفانه اصلاح وارشادى در سطح عموم، دربارهِ مسألهِ انتظار صورت نگرفته است.

جوانان ما مسألهِ ظهور امام عصر (عجل الله فرجه) ونشانه هاى ظهور او را در لابه لاى کتاب ها مى جويند. به نظر من چنين رويکردى صحيح نيست، بلکه درست آن است که ظهور امام وانقلاب جهانيى که وى رهبرى آن را بر عهده دارد، را در متن زندگى سياسى واجتماعى خودمان جستجو کنيم.

نشانه هاى ظهور امام (عجل الله فرجه) را کتاب ها به ميزانى که ما در متن زندگى سياسى وفرهنگى معاصر، در آگاهى، مقاومت، وحدت کلمه، انسجام سياسى، فداکارى، توانايى هاى انقلابى وسياسى وتبليغاتى مان مى يابيم، نمى کاوند.

شيوهِ جوانان ما در پژوهش از نشانه هاى ظهور امام (عجل الله فرجه) که تنها از کتاب ها استفاده مى شود، شيوه اى کاملاً منفى است. ما بايد مفهوم انتظار را تصحيح وحالت انتظار را به سمت مثبت جهت دهى کنيم.

فرق دو مفهوم اين است که مفهوم نخست، نقش انسان را در مسألهِ انتظار، منفى جلوه گر مى سازد، ولى مفهوم دوم، اين نقش را در روند ظهور امام (عجل الله فرجه) مثبت، فعّال ومرتبط با زندگى ووضعيت سياسى وانقلابى ودرد ورنج ما قرار مى دهد.

از معمّر بن خلاّد از حضرت ابى الحسن (عجل الله فرجه) در تفسير سخن خداى تعالي:

(الم \* أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ). (59)

«الف، لام، ميم، آيا مردم پنداشتند که تا گفتند ايمان آورديم، رها مى شوند ومورد آزمايش قرار نمى گيرند؟»

نقل است که حضرت عليه‌السلام فرمود:

«يُفْتَنُونَ كَمَا يُفْتَنُ اَلذَّهَبُ ثُمَّ قَالَ يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ اَلذَّهَبُ». (60)

«(مردم) آزمايش مى شوند، چنان که طلا آزمايش مى شود. سپس فرمود: ناخالصى مردم گرفته مى شود. چنان که طلا را خالص مى سازند.»

منصور صيقل مى گويد: من و حارث بن مغيره که از اصحاب واز شيعيان ما است، نشسته بوديم و (دربارهِ ظهور امام عصر عجل الله فرجه) با هم سخن مى گفتيم، چنان که حضرت امام صادق عليه‌السلام سخنان ما را مى شنيد. امام رو به ما کرد وفرمود:

«فى ايّ شيءٍ انتم هاهنا؟ هيهات لا واللّهِ لا يکون ما تمدّون اليه اعينکم حتّى تميزّوا».

«براى چه اين جا نشسته ايد؟ دريغا! نه به خدا قسم آنچه که انتظارش را مى کشيد واقع نخواهد شد، مگر آن که متمايز (آزمايش) شويد.»

منصور از امام صادق عليه‌السلام نقل مى کند که فرمود:

«يا منصور! انّ هذا الامر لا يأتيکم اِلاّ بعد اياسٍ، لا واللّهِ حتّى يميّزوا، لا واللّهِ حتّى يشقى من يشقى ويَسعَدُ مَن يَسعَدُ». (61)

«اى منصور! ظهور امام عليه‌السلام واقع نمى شود مگر پس از نوميدى، نه به خدا مگر آن که متمايز شوند. نه به خدا مگر آن که شقى ونيکبخت هر دو خود را نشان دهند.»

بنابراين، ارتباط ظهور امام عصر (عجل الله فرجه) با علم ما، متن زندگى ما، گرفتارى ودرد ورنج ما نيکبختى وبدبختى ما بيش تر از ارتباط آن با نشانه هاى کيهانى ذکر شده در کتاب هاست و اين، مفهومى است که بايد در آن با ديدهِ تعميق و روشنگرى بنگريم.

## چه کسى منتظر ديگرى است، ما يا امام؟

با توجه به اين مفهوم، مسأله برعکس مى شود وامام عليه‌السلام منتظر حرکت ومقاومت وجهاد ما خواهد بود، نه ما منتظر ايشان. مسألهِ ظهور امام عليه‌السلام هنگامى که با واقعيت هاى سياسى وانقلابى ما مرتبط باشد، بى گمان اين ماييم که اين واقعيت ها را تحقق مى بخشيم. در نتيجه در اين رابطه ما دو گونه عملکرد مى توانيم از خود بروز دهيم: يا آن که با اقدام و حرکت، اتحاد و نظم تشکيلاتى، داد و دهش، فداکارى و امر به معروف زمينهِ قيام آن حضرت را فراهم کنيم يا آن که کار را به عهدهِ ديگران بگذاريم، خود از هرگونه اقدامى شانه خالى کنيم و از رويارويى با مسؤوليت ها بگريزيم.

## ارزش انتظار

براى مفهوم مثبت ومقبول (انتظار) در منابع اسلامى ارزش واهمّيت زيادى قايل شده اند. از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روايت شده است:

«أفضَلُ أعمالِ اُمَّتي إنتظارُ». (62)

«برترين اعمال امّت من انتظار است.»

باز از آن حضرت است که:

«انتظار الفرج عبادهٌ». (63)

«انتظار فرج، خود عبادت است.»

در سخن ديگرى است:

«المنتظر لاِ َمرِنا کالمتشحّطِ بدمه». (64)

«کسى که انتظار امر ما را بکشد (منتظر ظهور) چونان کسى است که (در راه خد) به خون خود درغلتيده باشد.»

اين ارزش بزرگى که در روايت ها براى انتظار قايل شده اند، با تصور مثبت از اين معنا تناسب دارد واز تصوّر منفى انتظار به معنى (مترصد بودن) بسيار دور است.

پى نوشت ها:

1. کتاب مقدّس، سفر مزامير داوود، مزمور 37.

2. سوره انبياء آيه 105.

3. عنوان کامل اين کتاب (العبر وديوان المبتدأ والخبر فى ايّام العرب والعجم والبربر) است. (مترجم).

4. مقدمه ابن خلدون، ص 311.

5. مجله الجامعة الاسلامية، شماره 45.

6. سوره زخرف آيه 61: (وى نشانه اى براى رستخيز است، پس در آن در گمان ميفتيد وراه مرا پى گيريد، اين راهى است راست).

7. ابن حجر هيثمى، الصواعق المحرّقة، ج 1، ص 240.

8. مؤلف محترم در اينجا شماره مسلسل مجله را ذکر نکرده است. (مترجم).

9. معجم احاديث الامام المهدى، تأليف هيأت علمى مؤسسه معارف اسلامى زير نظر شيخ على کورانى، نشر مؤسسه معارف اسلامى، چاپ اول، 1411 ه.

10. انفجارهاى 11 سپتامبر سال جارى (2001 م) در برج هاى 110 طبقه سازمان تجارت جهانى ووزارت دفاع امريکا (پنتاگون) در نيويورک نمونه آشکار اين زلزله هاى سخت است. (مترجم).

11. «يملأ الارض عدلاً کما مُلِئَتْ ظلماً وجوراً».

12. «بَعْدَ اَنْ مُلِئَتْ ظلماً وجوراً».

13. بحارالانوار مجلسى، ج 51، ص 120.

14. منتخب الاثر، ص 162.

15. سوره قصص آيه 5.

16. سوره انبياء آيه 105.

17. سوره قصص آيه 6.

18. سوره احزاب آيه 62.

19. سوره انفال آيه 60.

20. يعنى زمينه سازان ظهور حضرت حجّت عليه‌السلام. در اين نوشتار پس از اين از قشر موطّئان تحت عنوان (زمينه سازان) ياد خواهيم کرد.

21. مستدر الصحيحين، حاکم نيشابورى، صفحات 4، 464 و533.

22. بحار الانوار، ج 52، ص 243، (دار احياء التراث العربى ومؤ سسه التاريخ العربى، لبنان)؛ ونيز غيبت نعمانى، انتشارات صدوق، باب 14، ح 50.

23. عصر الظهور، ص 206.

24. بحارالانوار، ج 60، ص 216؛ ونيز سفينه البحار، ج 2، ص 446.

25. بحار الانوار، ج 52، ص 232.

26. سوره اسراء آيه 5: (پس آن گاه که وعدهِ تحقق نخستين آن دو فرارسد، بندگانى ازخود را که سخت نيرومندند بر شما مى گماريم...).

27. دل هاشان همچون پاره هاى آهن است که طوفان ها آنان را نلرزاند.

28. اهرم: ميلهِ آهنى ضخيمى که به وسيلهِ آن اجسام سنگين را جا به جا مى کنند.

29. بحار الانوار، ج 52، ص 363.

30. سوره اسراء آيهِ 5: (بندگانى از خود را که سخت نيرومندند بر شما مى گماريم).

31. کافى، ج 8 (روضه)، ح 250، ص 142 (دار الاضواء بيروت)؛ سيماى حضرت مهدى در قرآن، سيدمهدى حائرى قزوينى، نشر آفاق، ص 213.

32. کنزالعمّال، ج 7، ص 26.

33. بحار الانوار، ج 52، ص 307.

34. در نسخه اى ديگر به (سخت تر از سنگ) تعبير شده است.

35. در برخى نقل ها پس از اين جمله، فقره هاى زير اضافه شده است: «ويکفونه ما يريد فيهم، رجالٌ لا ينامون الليل، لهم دويُّ فى صلاتهم کدويّ النّحل»؛ «هر انتظارى که امام از اينان داشته باشد، کفايتش کنند، مردانى هستند که شب نمى خوابند. در نماز خويش صدايى چون صداى زنبوران عسل دارند (کنايه از ابتهالى که در نماز دارند).»

36. بحار الانوار، ج 52، ص 333.

37. همان، ص 238 و239.

38.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آيا حديث حاضر وغايب شنيده اي؟ |  | من در ميان جمع ودلم جاى ديگر است |

39. کسانى که عليه منافع استکبار دست به عمليات شهادت طلبانه مى زنند.

40. قصص، 77.

41. بقره، 201.

42. اسراء، 29.

43. مائده، 54.

44. نهج البلاغه با ترجمهِ دکتر شهيدى، خ 193، ص 226؛ نهج البلاغهِ فيض الاسلام، خ 184، ص 611.

45. کنايه از دريافت وحى الهي.

46. مزمل، 71.

47. نهج البلاغه دکتر شهيدى، ص 225 و226.

48. آل عمران، 139.

49. قصص، 5 و6.

50. انبياء، 105.

51. مجادله، 21.

52. حج،40.

53. بقره، 143.

54. همان، 193.

55. انفال، 60.

56. آنان که زمان خاصى را براى ظهور حضرت حجت عليه‌السلام پيش بينى مى کنند (مترجم).

57. الزام الناصب، ج 1، ص 260.

58. همان.

59. عنکبوت، 1 و2.

60. الزام الناصب، ج 1، ص 261.

61. همان.

62. الزام الناصب، ج 1، ص 469.

63. الزام الناصب، ج 1، ص 469.

64. الزام الناصب، ج 1، ص 469.

فهرست مطالب

[توجيه روانى مسأله انتظار 3](#_Toc521153262)

[انتظار در مکاتب فکرى غير دينى 4](#_Toc521153263)

[انتظار در اديان پيش از اسلام 5](#_Toc521153264)

[انتظار نزد مسلمانان (از اهل سنت) 6](#_Toc521153265)

[احاديث انتظار نزد شيعه اماميه 8](#_Toc521153266)

[انتظار چيست و ارزش فرهنگى آن کدام است؟ 9](#_Toc521153267)

[انواع انتظار 10](#_Toc521153268)

[سيستم تغيير 12](#_Toc521153269)

[انتظار، حرکت است، نه مترصد بودن 13](#_Toc521153270)

[علت تأخير در فرج چيست؟ 14](#_Toc521153271)

[نقش سنت هاى الهى وامداد غيبى در انقلاب 20](#_Toc521153272)

[گروه زمينه سازان در منابع اسلامى 22](#_Toc521153273)

[زمينه سازان خراسان 24](#_Toc521153274)

[زمينه سازان قم و رى 25](#_Toc521153275)

[زمينه سازان يمن 26](#_Toc521153276)

[گروه محکم واستوار 27](#_Toc521153277)

[گروه مبارزه و نافرمانى 28](#_Toc521153278)

[بازتاب هاى جهانى 31](#_Toc521153279)

[برنامه زمينه سازى 32](#_Toc521153280)

[گروه انصار در روايات اسلامى 34](#_Toc521153281)

[جوانان طالقان 35](#_Toc521153282)

[ياران امام، جوانانند 37](#_Toc521153283)

[تعداد فرماندهان ياران امام 38](#_Toc521153284)

[نشانه هاى ياوران مهدى 39](#_Toc521153285)

[گنج هايى که از جنس طلا ونقره نيست 40](#_Toc521153286)

[قدرت وآگاهى 41](#_Toc521153287)

[هشيارى و بصيرت 42](#_Toc521153288)

[عزم نافذ 43](#_Toc521153289)

[نيرومندى 44](#_Toc521153290)

[مرگ جويى و شهادت طلبى 45](#_Toc521153291)

[تعادل شخصيت 47](#_Toc521153292)

[زاهدان شب، شيران روز 49](#_Toc521153293)

[بايسته هاى مرحله انتظار ومسؤوليت هاى آن 52](#_Toc521153294)

[آگاهى 53](#_Toc521153295)

[اميدوارى 55](#_Toc521153296)

[مقاومت 55](#_Toc521153297)

[حرکت 55](#_Toc521153298)

[دعا براى ظهور امام 55](#_Toc521153299)

[شکوه و دعا 56](#_Toc521153300)

[انتظار مطلوب 57](#_Toc521153301)

[تصحيح مفهوم انتظار 59](#_Toc521153302)

[چه کسى منتظر ديگرى است، ما يا امام؟ 61](#_Toc521153303)

[ارزش انتظار 62](#_Toc521153304)